



نامه‌ای از اعضای سابق کنفدراسیون (صفحه ۹)

بی‌خانمانی، بیماری نظام سرمایه‌داری نئولیبرالیستی
ایران (صفحه ۸)

معاهده بلژیک

صفحه آخر

به دنبال خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

پیرامون گسترش امپراطوری آشوب

صفحه آخر

به پیش برای آزادی بدون قید و شرط

رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت ارتجاعی، ضد مردمی اش در برابر بحران ساختاری موجود که هر روز بیشتر زمینه را برای انقلابی ریشه‌ای فراهم می‌سازد، موجی نوین همراه با تهدید که خدای دهه شصت هنوز زنده است، سرکوب و دستگیری فعالان کارگری و مدنی جامعه را بر پا کرده است. منطق مرتجعان و ستمکاران در طول تاریخ بشر در سراسر جهان همین بوده است زور و سرکوب در برابر مخالفان و بالاخره شکست. ۴۳ سال است نمایندگان حاکمیت از همین منطق پیروی کرده‌اند، امر تازه‌ای نیست؛ نتیجه اش جز منفرد شدن، ناتوان و در مانده شدن نبوده است. منطق زور و شکنجه ممکن است موقتا و در میزانی گذرا جوابی باشد اما تاریخ گواهی است بر شکست و

صفحه ۳

سفر بایدن به خاورمیانه

کوبان به استقبال بایدن رفتند دماغ سوخته برگشتند. توده‌های عظیم مردم منطقه بیش از هر زمان دیگر به نقش تجاوز گرانه امپریالیسم آمریکا و سیاست نفاق انداز آن پی برده‌اند. ایران که امروز اکثریت آنرا میلیون‌ها کارگر و زحمتکش تشکیل می‌دهند و طبقه کارگر آن در مبارزه‌ای مرگ و زندگی برای رهایی است، باز با تهدید ابرقدرتی روبروست که کارنامه‌ای جز جنایت و کودتا با هدف سرکوب کمونیست‌ها و جنبش کارگری با خود نداشته است. بایدن رئیس جمهور آمریکا در نشست کشور های عربی چنین مدعی شد که آمریکا خاور میانه راه‌رگز ترک نخواهد کرد. این ادعا و نظریه اینک نیاموختن از گذشت روزگار است، توهین به کلیه نیروهای

صفحه ۲

مردم ستمدیده خاورمیانه که در دو بیست سال گذشته اسیر تجاوزات استعمارگران جهانی با یاری عوامل سرسپرده‌ی حکومت‌های داخلی بودند، سال‌هاست برای رهایی از استعمار و امپریالیسم نسل اندر نسل تلاش کرده و هر بار که توده‌ها برای تحقق استقلال ورهایی از یوغ آنها برخاسته‌اند سرکوب شده‌اند. نفاق انداز و حکومت کن روش کار پیر استعمار انگلیس؛ در سفر خود، بایدن تلاش مذبوحانه کرد تا منطقه را به بلوک بندی جدیدی تحت هژمونی آمریکا با دستیاری اسرائیل و با هدف منفرد کردن بیشتر ایران، تشدید تحریم‌های حد اکثری و تسلیم کامل حاکمیت در مذاکرات برجام کشاند. وجود ستون پنجم بورژوازی داخل حکومت و بیرون حکومت پرو امریکائی که در تدارک سفر بایدن رقص کنان و پای

نه به رژیم جمهوری اسلامی

رژیم آزادی‌کش جمهوری اسلامی را انواع تضادهای لاینحل، احاطه کرده است. بحران اقتصادی مزمنی که هر روز بر حدت و شدت آن افزوده می‌شود، سخت‌گلوئی رژیم ضد مردمی را می‌فشارد. قیمت اجناس مورد نیاز عمومی هر روز به طور سرسام‌آوری بالا می‌رود. فقر و فلاکت و گرسنگی در هر گوشه کشور، بیداد می‌کند. سال‌هاست فریاد میلیون‌ها انسان محروم و زحمتکش از دست غارتگری‌ها و تعدیات بی‌حد و حصر رژیم جمهوری اسلامی، بلند است. در حال حاضر، تهران و دیگر شهرهای کشور همه روزه شاهد تظاهرات و جنبش‌های اعتراضی پر جوش و خروش توده‌های به ستوه آمده‌ایست که از لحاظ معیشتی سخت در فشار و مضیق می‌باشند. روزی نیست که کارگران، معلمین،

صفحه ۵

بحران دولتی یا بحران اجتماعی

اسلامی بلکه هر رژیم سرمایه‌داری دیگری هم باشد بجای خواهد گذاشت. رشد بورژوازی ایران که بعدا همراه شد با تولید نفت در سطح کلان؛ به بورژوازی امکان داد که نسبت به سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه ساختارهای پر قدرت تری را در دولت بوجود بیاورد و بطور کلی یک بوروکراسی دولتی - نظامی شکل داده و درخواست‌های بلند پروازانه‌ای را دنبال کند. از این زاویه می‌توان گفت که انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ تهاجم بخشی از بورژوازی ایران با سوء استفاده از شرایط انقلابی برای از سر راه برداشتن رژیم شاه و ادامه گسترش سرمایه‌داری در ایران بود. مقایسه آمارهای زمان رژیم سلطنتی با رژیم اسلامی بخوبی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران بزرگتر و

صفحه ۴

از زمان به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی؛ جامعه ما همیشه دارای بحران‌های اجتماعی بوده است که اساسا به دلیل سیاست‌ها و عملکردهایی است که رژیم اسلامی بکار برده و اعمال کرده است. سرمایه‌داری در ایران در مرحله گذار خود از رشد بورژوازی خودی و ورود سرمایه امپریالیستی و کالا و ابزار آلات صنعتی و کشاورزی و غیره شکل گرفته است؛ سیاست‌های سرمایه‌داری در ایران همیشه در این دو رابطه پایه ریزی شده است: تامین منافع بورژوازی خودی و امپریالیستی. بحران در کل ساختارهای سیستم امپریالیستی به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری تأثیرات مستقیم خود را بر سرمایه‌داری ایران بجای گذاشته و تا وقتی نه تنها رژیم جمهوری

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



سفر بایدن به خاورمیانه... بقیه از صفحه ۱

استقلال طلب و توده های عظیم مردم منطقه است. در این صد سال گذشته مردم منطقه پرچم مبارزه علیه جنایات استعمارگران انگلس و آمریکا را هرگز به زمین نگذاشته اند. ایران سرزمین تاریخی کلیه ملیت های منطقه است از عرب گرفته تا فارس و کرد و ترک و ترکمن، بلوچ، افغانستانی و ادیان مختلف. برای قرن ها مرزی موجود نبوده است و جاده معروف به ابریشم پل ارتباطی و تجاری آنها باهم بوده است. این منطقه، سرزمین کهن ترین تمدن هاست؛ با منابع غنی طبیعی و نیروی کار جوان و آگاه که چنانچه اداره امور به دست با کفایتشان واگذار شود و سرنوشت خود را بدست گیرند، نه تنها بسرعت می توانند بر مشکلات کنونی فایق آیند بلکه سهم خود را در پیشرفت بشریت بخوبی ادا خواهند کرد. سفر دور دنیای بایدن در این چند ماه گذشته از شرکت در جلسه ناتودر اروپا تا جنوب آسیا و تلاش او برای ایجاد ناتوی پاسفیک - هند، نشست شکست خورده کشورهای پان آمریکا و این روزها به خاورمیانه گویای اینست که ابرقدرت در حال افول بار دیگر بنا بر ماهیت خود دچار ذهنی گریست و اصرار دارد همچنان قدرت بلامنازع و ژاندارم جهان برای حفظ نظام سرمایه باقی بماند. دولت پنهان انحصارات عظیم صنایع جنگی که زیر نام حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه در نظام باصطلاح دموکراسی پارلمانی عمل می کند برای جلوگیری از افول قدرت جهانی بلامنازع خود، جنگ سردی را دامن میزند که آقای پوتین زنگ خطر زمستان اتمی را برای کل بشریت روی کره زمین در جنگ اکرائین هنگامی که خود را در محاصره تعرضی ناتو دید، به صدا در آورد. این حرکت امپریالیسم آمریکا ضد طبقه کارگر منطقه، کلیه ستمکشان و استثمارشوندگان منطقه است و بی شک با مخالفت آنها هر چه بیشتر روبرو خواهد شد. بر ماست علیه این تعرض امپریالیستی با اتکا به نیروی مردم برخیزیم بحران ساختاری سرمایه داری جهانی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد، هرج و مرجی را در جهان برپا کرده و تغییرات عظیمی را در صف آرای سیاسی بوجود آورده است. جنگ اکرائین آغاز روند مقاومت زورمندانه سرمایه داری روسیه فدرال در برابر سیاست تجاوز گرانه امپریالیسم آمریکاست که نقشه تجزیه روسیه را دنبال کرده است. فرو پاشاندن نظام سوسیالیستی حاکم و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی پیروزی بزرگی برای سرمایه جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود. همراهی خائنه رهبران کودتاگری چون یلتسین در راس

بورژوازی نو ظهور شوروی با آمریکا زمین را برای هیات حاکمه راست نژاد پرست ابر قدرت آمریکا بوجود آورد که نه تنها قرن بیستم را قرن آمریکا نامیدند بلکه مدعی شدند قرن بیست و یکم قرن قدرت بلامنازع آنهاست. تجزیه کشور یوگسلاوی و گسترش مرزهای ناتو گرداگرد روسیه فدرال با نقشه تجزیه بیشتر آن، تجاوز به افغانستان، عراق، لیبی و سوریه همگی در خدمت همین سیاست حفظ امپراتوری جهانی دلار و قدرت بلامنازع ابرقدرت آمریکا به کار گرفته شد. اما خوبی دنیای واقعی در اینست که توهمات برنامه ریزان کاخ سفید را قدم به قدم عیان کرد. جهانی با بیش از هفت میلیارد جمعیت، با هشتاد درصد کارگر و زحمتکش و ستمکش که عزم تغییر وضع خود را دارند چگونه می توان در دایره تنگ یک امپراطوری بی فرهنگ که بنیادش بر قتل عام مردم بومی و بردگی سیاه پوستان آفریقایی قرار دارد، محبوس کرد. چگونه می توان چنین جهانی را تحت سیاست نئولیبرالیستی زیر نام بزرگترین دروغ قرن باصطلاح "دموکراسی" در فقر و بدبختی همچنان نگهداشت؟ مگر نه نتیجه چنین سیاستی برای دنیا چیزی جز استثمار و ستم، جنگ های بی وقفه؛ کودتا بوده و دنیا را به لبه پرتگاه کشانده است؟ مگر نه نتیجه این سیاست سرکرده گرایبی از سوی دیگر مقاومت و مبارزه در سراسر جهان بوده است؟ مردم ایران یکی از نمونه های برجسته قربانی این سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا بوده است. با اینکه رژیم های مستقر ایران در صد سال گذشته با کمک دستگاه های امنیتی استعمارگران بر صندلی قدرت نشستند و طبق خواست آنها عمل کردند. دیکتاتور های حاکم از رضا شاه گرفته تا خمینی که در روند قدرت گیری خود از پشتیبانی جهان سرمایه داری به رهبری انگلیس - آمریکا برخوردار شدند اما با وجود جنبش عظیم ضد امپریالیستی و استقلال خواهی در کل جامعه ایران مجبور شدند از نوکری کا مل اربابان خود دست بردارند اما هر بار نهایتا ناکام ماندند و قدرت های خارجی توانستند آنها را به زیر کشند. رضا شاه را نمک شناس با گرایش به آلمان نازیستی متهم کردند بی طرفی ایران را در جنگ دوم نادیده گرفتند و او را مجبور به استعفا از سلطنت و ترک کشور کردند، محمد رضا شاه فراری به رم را با کودتا ی بیست و هشت مرداد ۳۲ علیه دکتر مصدق بار دیگر به تخت سلطنت نشاندند اما در سال ۵۷ دستور دادند بسود خمینی ایران را ترک کند و دست نخورده نیروهای مسلح دست پرورده آمریکا را در اختیار دارودسته ی روحانیت گذاردند تا جنبش کارگری و کمونیستی و

آزادیخواهی ایران را سرکوب کند اما جنبش عظیم ضد امپریالیسم آمریکا که منجر به فرار شاه شده بود دست به تسخیر سفارت آمریکا زدند و آغازی شد برای حکومتی با دو جناح - ضد آمریکایی و پرو آمریکا که با حمله صدام به ایران و پشتیبانی آمریکا از او جناح پرو آمریکایی موقتا تضعیف شدند و مجبور شدند در کلیه زمینه ها عقب نشینی کنند. خمینی که با برکناری بازرگان و عزل بنی صدر و اعدام صادق قطب زاده جهاد اسلامی خود را علیه آمریکا و استکبار جهانی انقلاب دوم خواند؛ پس از مرگ خمینی و حرکت رفسنجانی در به تخت نشاندن خامنه ای و همچنین حرکت رفسنجانی برای پیاده کردن سیاست نئولیبرالیستی در اقتصاد ایران پس از خاتمه جنگ با عراق، چنین بنظر میرسید که جدال میان دو جناح حاکمیت بسود کنار آمدن با آمریکا خاتمه یافته است. اما برای هیات حاکمه آمریکا که سیاست قدرت بلامنازع را دنبال می کند رژیم با موضع ضد صیہونیستی و ضد سرکردگی آمریکا در خاورمیانه قابل تحمل نبود. ایران را جزو محور شرارت ضد آمریکا اعلام کردند و سناتور بایدن قبل از رسیدن به کاخ سفید مبتکر طرحی در سنا بود که در هم کوبیدن و تجزیه ایران را ضروری در تامین سرکردگی آمریکا در خاور میانه برجسته می کرد. طرحی که بار دیگر بایدن در سفر خود به خاور میانه تلاش کرد دنبال کند. مفسران معتبر جهان هدف اصلی بایدن را در این سفر تحکیم روابط کشورهای عربی با اسرائیل علیه ایران و ایجاد یک ناتوی خاورمیانه بازم به سرکردگی آمریکا علیه ایران تلقی کردند. و اشاره کردند از میان سه حلقه ی اساسی سیاست استراتژیکی آمریکا - یعنی ناتوی اروپایی ضد روسیه، ناتوی پاسفیک - هند ضد چین در جنوب آسیا، ائتلاف ابراهیمی خاورمیانه علیه ایران بواسطه موقعیت استراتژیکی آخری و بویژه وجود منابع عظیم سوخت از اهمیت بیشتری برخوردار است.

چنین بنظر می رسد بار دیگر منطقه به تضاد عمده در حل تضاد استراتژیکی سلطه بر جهان تبدیل شده است. از این منظر تضاد بین جناح های حاکمیت از یکسو شدت بیشتری بخود گرفته است و از سوی دیگر بر فعالیت های آلترناتیوهای بورژوازی پرو آمریکایی خارج از حاکمیت هم تاثیر گذارده است.

تسخیر از درون یا حمله از خارج مثل حمله به عراق و افغانستان! در این سال ها استراتژیست های آمریکایی را در کاخ سفید به خود مشغول داشته است. سیاست دوپهلوی راس نظام و هم به نعل وهم به میخ زدن



به پیش برای... بقیه از صفحه ۱

اضمحلال.

زندانی، شکنجه، اعدام توسط حاکمیت، حتا قتل عام‌های وسیع میلیونی توانسته جلو راه پیمایی انسان‌های ستمدیده و استثمار شونده را برای همیشه سد کند چون منطق خلق از ستمدیدگی و استثمار مایه می‌گیرد و تا وقتی در جامعه ستم و استثمار هست، مقاومت و مبارزه ادامه خواهد یافت. هر چقدر بیداری و آگاهی انسان‌ها عمیقتر و گسترده‌تر می‌شود، طناب بر گردن مرتجعان و صاحبان سرمایه تنگ‌تر می‌گردد. در ایران ما در دوران معاصر کارگران و زحمتکشان، زنان و دانشجویان ایران از این منطق مقاومت پیروی کرده‌اند. تاکتیک مشت در برابر مشت را بکار گرفته‌اند. دیکتاتورهای گوناگون حاکم در این سال‌ها بر تعداد زندان‌های خود، شکنجه‌گران و نیروهای امنیتی خود افزوده‌اند. چنین است تاریخ رشد سرمایه در ایران:

رضا میر پنج قزاق را شاه کردند تا قدرت رو به رشد سازمان یابی کارگران آبادان را سد کند و هر گونه جنبش‌های ملی و کمونیستی را سرکوب کند، در دوره محمد رضا پهلوی علاوه بر کشتارهای جمعی و اعدام‌های بیشمار پس از فرار شاه از ایران بیش از سه هزار زندانی سیاسی رها شدند. اما در دوران ولایت فقیه حاکمیت سرمایه رکورد جهانی را در سرکوب و قتل مخالفان شکسته است. علت افزایش سرکوب در درجه اول ناشی از رشد آگاهی توده‌ها، تشدید مبارزه طبقاتی و بالا رفتن روحیه پیشتازان اجتماعی در جرئت به مقاومت و مبارزه است.

از خیزش نمود و شش و نود وهشت بعد بخوبی می‌توان گسترش فعالیت‌های اجتماعی را برای تغییر اوضاع مشاهده کرد، این جنبش‌ها که بنوبه خود درس‌های گران بهایی را به مبارزان داد از جمله ضعف جنبش‌های خود بخودی بود. با اینکه بیش از صد سال است طبقه کارگر ایران به امر سازماندهی خود پرداخته و احزاب و نهاد سیاسی خود را بوجود آورده است مع الوصف بنظر میرسد بر اثر وجود دیکتاتوری‌ها، و نفی دستاوردهای جنبش کمونیستی و کارگری، هر نسلی مجبور شده بار دیگر از نو شروع کند. این خیزش‌ها و شکست آنها درسی شد که شرکت کنندگان را بسوی سازماندهی و مبارزه بر اساس برنامه و خرد جمعی سوق داد. وجود نمونه‌های برجسته مبارزات کارگران هفت تپه، اتوبوس رانی تهران، کارگران پروژه‌های و تشکلات صنفی کارگران

جمهوری اسلامی عملن جامعه ایران را به لبه پرتگاه فرو پاشی کشانده است و شرایط را برای شکست خود و قدرت گیری جناح بورژوازی طرفدار آمریکاهر روز بیشتر فراهم کرده است. بنا براین طبقه کارگر ایران در مبارزه جاری روی دو پا خط مشی سیاسی عمومی خود را استوار کرده است. مبارزه با ارتجاع داخل را جدا از مبارزه از امپریالیسم نمی‌داند و در پیشبرد این خط مشی عمومی روی استقلال واتکا به نیروی خود پافشاری می‌کند.

ایران باید بماند، ایران باید مستقل و بدور از هرگونه سلطه خارجی با اتکا به نیروی خود باید همچنان پر قدرت از مرزهای خود دفاع کند، هرگونه تجاوزی را به خاکش در هم شکند. برای تحقق چنین سیاستی باید کارگران و زحمتکشان حق آزادانه متشکل شدن را داشته باشند، مشکل معیشتی، مسکن، بهداشت، آموزش توده‌ها ریشه ای حل شود. دیکتاتوری ولایت فقیه کنونی بهیچوجه با چنین سیاستی خوانایی ندارد، ضد آنست و عملن در این چهار دهه نشان داده است چگونه قدم به قدم ضد مردم عمل کرده است و امروز با خشم نارضایی اکثریت مردم روبروست. برای مقابله با امپریالیسم جهانی و توطئه تجزیه ایران و یا رژیم پنج از طریق کودتا تنها یک راه موجود است گسترش تشکلات مستقل کارگری و توده ای، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی کامل پوشش برای زنان و اجرای حق بلامنازع زنان در برابری با مردان، اجرای فوری وبدون قید شرط حق تدریس به زبان های ملی، سازماندهی اداره شورایی از پائین کلیه واحد های تولیدی و.....

محسن رضوانی

"این سه نفر آمریکایی در مدت ۲۳ سال به ۹ کشور حمله کردند، ۱۱ میلیون غیر نظامی را کشته و هیچ کس آنها را "جنایتکاران جنگی" نمیداند....."

These 3 American men have invaded 9 countries in 23 years, killed 11 million civilians and no one calls them 'war criminals'.....



از یکسو و گسترش قدرت نظامی خود زمینه را برای این دوگانگی سیاست آمریکا فراهم ساخته است. بخصوص اینکه حملات مستقیم و جنگ در عراق و افغانستان برای آمریکا و متحدان ناتو گران تمام شده است. با حرکت های اخیر رضا پهلوی که دست همکاری با نیروهای داخل حکومتی دراز کرده است بنظر می رسد کاخ سفید بایند امید به رژیم پنج از داخل بسته است. بایندی که در قبل از انتخاب شدن حرف از بازگشت به برجام را میزد امروز پس از بیش از یکسال مذاکره و افزایش تحریم ها بر ایران مدعی است اول ایران باید به تعهداتش عمل کند تا آمریکا به برجام برگردد. آنها هم برگشتی موقتی تا عمر دولت بایند .

ذهنی گری بازهم شکست - دولت های آمریکا و ایران. سیاست های داخلی شان منطبق با آرزوهای خارجی شان نیست و درست بهمین دلیل با شکست روبرو خواهند شد. خامنه ای و بایند هر دو طرفدارانشان به حد اقل رسیده اند. تضاد در میان طبقه حاکم شدید است تا حدی که کار شکنی می کنند. از میان سه نفر دموکرات دونفر مخالف نامزدی مجدد بایند برای ریاست جمهوری اند. از هم اکنون نشانه های زیادی هست که بایند شانس بار دوم رئیس جمهور شدن را ندارد. از سوی دیگر دیکتاتوری ولایت فقیه سر جایش با زور همچنان باقی است. سیاست محاصره ایران، اجرای سیاست های تروریستی در داخل توسط اسرائیل، پشتیبانی از اپوزیسیون های بورژوازی مانند مجاهدین و رضا پهلوی بر مسلح شدن بیشتر رژیم ایران تا حد توانایی یافتن ساخت بمب هسته ای و تشدید سرکوب نیروهای کارگری وتوده ای سوق داده است. تضاد میان حکومت های ایران و آمریکا، تضاد میان جناح های مختلف بورژوازی که گاهی تا حد نابودی همدیگر می روند برای پرولتاریای ایران در اوضاع کنونی بخاطر ضعف تشکیلاتی و نبود یک حزب سیاسی پیشقراول پرولتاریایی سودی در بر ندارد، برعکس باعث هرج و مرج بیشتر در جامعه کنونی می شود و بر قدرت سرکوب حکومت به بهانه خطر خارجی می افزاید. حزب ما که هیچگاه خیال واهی نسبت به امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن نداشته است سیاست های تحریم های حد اکثری توسط کشور های امپریالیستی را محکوم کرده، اپوزیسیون های بورژوازی وابسته به اسرائیل و امپریالیسم آمریکا را ضد منافع مردم و اکثریت عظیم توده های زحمتکش ایران می داند و مبارزه علیه نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی را همچنان بعنوان وظیفه مرکزی خود در دستور دارد. رژیم

زندانی سیاسی فوری و بدون قید و شرط آزاد باید گردد



و حکومت‌های توتالیتر بوده، ضد دموکراسی و عقب‌گرا می‌باشند. دوم نیروهای اصلاح طلب و ملی‌گرا هستند که مدتی کوتاه در قدرت بودند و توسط حاکمین یا به عنوان سوپاپ اطمینان و جلوگیری از جنبش‌های اجتماعی بکار رفتند و یا آنها را منفرد و از گردونه قدرت بیرون انداختند؛ اصلاح طلبان بیرون و خارج از قدرت هیچگاه نتوانستند تغییرات مهمی در جامعه ایران بوجود بیاورند. سوم کارگران و زحمتکشان و نیروهای سیاسی آنها که عمدتاً سازمان‌های کمونیستی هستند را تشکیل می‌دهند که همیشه زیر سرکوب حاکمیت بورژوازی در اشکال مختلف قرار داشته و دارند. بورژوازی ایران شدیداً ضد کمونیست می‌باشد و شدیداً علیه هرگونه آزادیخواهی و تشکل‌های مستقل خارج از سیستم است. در دوران‌های بسیار کوتاهی که نیروهای چپ و سوسیالیست توانستند تا حد محدودی از آزادی برخوردار شوند تأثیرات دیرپایی در جامعه بجای گذاشتند.

ادامه روندهای بالا وضعیت کنونی جامعه ایران را شکل داده است؛ جناحی که دولت سرمایه‌داری را از رژیم پهلوی تحویل گرفت همچنان با بحران و تلاطمات اجتماعی مواجه است و قادر به گذار از آنها نمی‌باشد. این بحران که به درون رژیم هم کشیده شده است و آنرا به تکه‌های مختلف اپوزیسیون اصلاح طلب رژیم محور داخل و خارجش در همان چهارچوب تبدیل کرده است. طنز تاریخ در آن است رژیم‌های سرکوبگری که تاب تحمل کوچکترین مخالف خود را ندارند؛ بازی با اصلاح طلبان حکومتی برای تحکیم پایه‌های قدرت را بخوبی آموخته است. امروزه دولت جمهوری اسلامی به جناح‌های طرفدار شرق و غرب تبدیل شده اند. حاکمیت ایران بعثت درخواست‌های منطقه‌ای؛ و اینکه جناح‌های بریکس و شانگهای از قدرت روبه رشدی برخوردار هستند؛ خود را در این جناح بین‌المللی تعریف می‌کند. اصلاح طلبان و بخش‌های دیگری از سرمایه‌داری در ایران تمایلات پرو غربی دارند. اصلاح طلبان حکومتی که بیشترین تکنوکرات‌های دولتی را در صفوف فکری خود دارند؛ در بحران دولتی که همان بحران ساختاری سرمایه‌داری است پرچم بازسازی اقتصاد ایران را از طریق نزدیک شدن به غرب؛ پایان دادن به برجام و بازکردن محدود دایره قدرت و تقسیم مجدد آن بین جناح‌های مختلف اصلاح طلب و اصولگرا و تغییر قانون اساسی و برداشتن ولایت فقیه را برداشته‌اند. در ۴۰ سال گذشته جمهوری اسلامی عمدتاً توسط اصولگرایان اداره شده است. آنها همیشه سیاست مشیت محکم و آتش به اختیاری بودن را جلو

بحران دولتی یا بحران بقیه از صفحه ۱

قدرت دولتی آن بسیار افزایش یافته است. درعین حال فقر عمومی به قیمت رشد و گسترش سرمایه‌داری انجامیده است. رشد و گسترش سرمایه‌داری در ایران بالاخره بعد از اصلاحات ارضی که با فرمان شاه و دست‌آمینی و فشار آمریکا انجام شد؛ جامعه فتودالی را پشت سر گذاشت و به مرحله سرمایه‌داری رسید ولی در تولد تاریخی سرمایه‌داری ایران صدور سرمایه امپریالیستی حتی نقشی بیش از بورژوازی بازار و نوپای ایران داشت. این تولد تاریخی که برخی به غلط آنرا ناقص نامیده‌اند هیچ عناصری از نقص سیستماتیک سرمایه‌داری را در خود نداشت. آنچه که سرمایه‌های بین‌المللی چه در نقش وام‌دهندگان چه در نقش کنترل‌کنندگان سود خود را برده‌اند و به مبادله نابرابر بعثت برتر بودن سطح تکامل سرمایه‌داری خود تحقیق بخشیدند.

از زمان مشروطیت که جامعه ایران از پوسته بسته خود بیرون آمد و وارد تحولات بین‌المللی شد تا به امروز سرمایه‌داری جهانی در قدرت‌های سیاسی و حکومت‌های آن یک بازیگر پر قدرت و تأثیر گذار بوده است. بازگویی تاریخ از کودتای اسفند رضا شاه تا از تخت به زیر کشیدن و سپردن قدرت به محمد رضا شاه و سپس به زیر کشیدن سلطنت پهلوی و قدرت‌گیری جمهوری اسلامی تأثیر قدرت‌های امپریالیستی را به وضوح نشان می‌دهد. این تأثیرگذاری باعث شده است که دولت ایران ناشی از تضادهای قدرت‌های امپریالیستی و بحران‌های دوره‌ای آن دچار دو یا چند دستگی در دفاع و یا ورود به جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی شود. ضعف دولت در ایران ناشی از نفرت اکثریت طبقات فرودست از سرکوبگری و نگاه به سرمایه‌داری بزرگتر و قدرت‌های جهانی باعث شده است که دولت از قوای نظامی و امنیتی بیش از آنکه در خدمت حفاظت از مرزها و مواظبت از آنچه که آنها به نام تمامیت ارضی که مفهوم آن تأمین قدرت رژیم حاکم است باشد در خدمت سرکوب مخالفین بویژه کمونیست باشد. دولت از زمان تسلط سرمایه بر ارکان جامعه؛ هیچگاه یک دست نبوده است. عمدتاً سه نیروی سیاسی جامعه را شکل داده‌اند که برخی از آنها بعثت حضور در قدرت نتایج تفکرات و عملکردهای خود را نشان داده‌اند. اینها عمدتاً از نیروهای سلطنت طلب و اسلام‌گرا و طیف‌های گوناگون آنها هستند که بشدت به دنبال قدرت مطلقه

ساختمانی و برجسته‌تر تشکل صنفی معلمان در این سال‌ها چراغ راهنمایی شد برای خیزش‌های خود بخودی. امروز سازمان‌یابی، متشکل شدن و تلاش برای سراسری شدن به جریان عمده جنبش‌های توده‌ای تبدیل شده است. چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.

موج اخیر دستگیری‌ها که در برگزیده فعالان کارگران و معلمانی هستند که اساساً در چارچوب قانون اساسی و قانون کار موجود در دفاع از حقوق پایمال شده‌ی اعضای تشکل‌های خود فعالیت می‌کنند نشانه‌ی است از این واقعیت که جنبش خیابانی و از پائین با تمام سرکوب‌ها نه تنها از پا در نیامده بلکه دارد به یک نیروی عظیم اجتماعی برای احقاق حقوق خود تبدیل می‌شود. جرات به مبارزه و مقاومت هر روز گسترده‌تر می‌شود. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران به امری مرکزی ایرانیان داخل و خارج کشور مشترکاً تبدیل شده است و هر روز بر موج پشتیبانان آن در سراسر جهان افزوده می‌شود. محکومیت حمید نوری به حبس ابد در سوئد بی شک نشانی است از رسوایی رژیم جمهوری اسلامی و بی شک پیروزی برای جنبش‌های مقاومت در ایران.

حزب رنجبران ایران در مبارزه علیه دیکتاتوری‌های شاه و فقیه و برای استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، سوسیالیسم و کمونیسم نسل اندر نسل مبارزه کرده است و راه سخت، پر پیچ و خم و طولانی را که با خون بهترین فرزندان کمونیست طبقه کارگر ایران رنگ گرفته است پیموده است. تجربه نشان می‌دهد پیروزی طبقه کارگر بر سرمایه‌داری در ایران به آسانی صورت نگرفته و نخواهد گرفت. طبقه کارگر ایران که سابقه مبارزاتی‌اش به بیداری شرق در دوران مبارزات ضد استعماری و در ارتباط تنگاتنگ با انقلاب پیروزمند اکتبر بر می‌گردد، امروز به نیروی اجتماعی تعیین کننده‌ای تبدیل شده است و مشغول به انجام وظیفه تاریخی خود یعنی گورکنی و بخاک سپردن نظام سرمایه‌داری ایران است.

طبقه کارگر ایران امروز همچنان در سراسر ایران در پیشاپیش کلیه جنبش‌های طبقاتی و توده‌ای تحت شرایط دیکتاتوری و سرکوب در حرکت است، سازمانده است و برای اتحاد بزرگ ستمدیدگان و استثمار شونده‌گان مبارزه می‌کند. دستگیری‌های اخیر توسط دستگاه‌های امنیتی ایران درست برای جلوگیری از حرکت تاریخ ساز طبقه کارگر ایران است و مطمئناً با شکست روبرو خواهد شد.

حزب رنجبران ایران

برای انقلاب کردن باید به تئوری انقلابی مسلح بود



انقلابی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است که اجازه نخواهد داد که سرمایه‌داری در ایران و اقشار و سازمان‌های سیاسی آنها آترناتیوهای خود را به قدرت رسانده و دوره دیگری از حرمان و سرکوب و بی‌حقوقی را به مردم ایران تحمیل کنند. در طی یک صد سال گذشته دولت‌های مختلف سرمایه‌داری در ایران حکومت کرده‌اند که همیشه منافع عمومی را فدای منافع خصوصی خود کرده‌اند. این وضع با رشد جنبش توده‌ای و آگاهی انقلابی که در جامعه بسرعت در حال گسترش است به پایان خواهد رسید. سطح و قدرت تشکل و سازمان یابی کارگران و زحمتکشان و نیروهای آزادیخواه، آن نکته مرکزی در به پایان رساندن وضع موجود جامعه و گذار از آن به جامعه‌ای است که دیگر آترناتیو سازی‌های سرمایه‌داری قادر به تاثیر گذاری و بازگشت به ستم استثمار و ستمگری گذشته نخواهند بود.

مهران پیامی

نه به رژیم جمهوری ستم (پتیه از صفحه ۱)

زنان اسیر و دربند، زندانیان سیاسی، مال باخته‌ها، بازنشستگان و فریاد خشم خود را علیه سردمداران دزد و سرکوبگر رژیم، بلند نکنند. جامعه اسیر و در بند، اینک به دو بخش کاملاً متمایز و متخاصم، تقسیم شده است. در یک طرف، میلیون‌ها انسان زحمتکش و محروم قرار دارند که به نان شب محتاجند و در نهایت تنگ دستی و درماندگی، روزگار به سر میبرند. در طرف دیگر، اقلیتی مفت خور و دزد و چپاولگر هستند که طی ۴۳ سال گذشته زانو صفت خون زحمتکشان ایران را مکیده، صاحب ثروت‌های باد آورده شده و در کاخ‌های سر به فلک کشیده در اشرافیت و ناز و تنعم، زندگی میکنند. اوجگیری جنبش‌های اعتراضی توده‌های زحمتکش در ماه‌های اخیر، نشان بارز فاصله گرفتن هر چه بیشتر اکثریت تحت ستم جامعه، از این اقلیت دزد و استثمارگر است.

+++++

اینک تشدید ستمگری و استبداد، گسترش دامنه فقر و فاقه و تهی دستی، دزدی‌ها و چپاولگری‌های عنان گسیخته سردمداران غدار رژیم و خوشگذرانی‌ها و عیاشی‌های آقا زاده‌ها، انواع مشکلات و ناهمواری‌هایی که اهالی بی‌پناه کشور سال‌هاست از آنها رنج میبرند، دست به دست هم داده و بر ابعاد خشم و انزجار مردم کوچه و بازار علیه رژیم ضد مردمی، افزوده است. در تظاهرات

جمهوری اسلامی را به تسلیم کامل بکشاند؛ همه نیروهای سیاسی داخلی و بین‌المللی در حال آماده‌سازی آترناتیوهای خود هستند. در این میان امپریالیست‌های غربی مهره‌های مشخصی را برای بازی شطرنج سیاسی در نظر دارند. عمده‌ترین آنها جماعت سلطنت‌طلبان هستند که بطور مستمر مورد حمایت آمریکا و بطور نسبی برخی کشورهای اروپایی بوده و هستند. البته سلطنت‌طلبان و دیگر نیروهایی مانند مجاهدین هم در کیسه‌های آنها قرار دارند. کسانی مانند رضا پهلوی مهره‌های دوران گذار (دورانی که ممکن است در شرایط انقلابی اوضاع از دست سرمایه‌داری داخلی و بین‌المللی خارج شود) هستند.

در ۴۰ سال گذشته وضعیت سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی دچار تغییرات جدی شده است. اقتصادهای نوظهوری که وارد عرصه رقابت شده‌اند اساساً با تمام نیروهای دیگر که خواهان رقابت یا نفی هژمونیک نظم سرمایه‌داری غرب بوده‌اند فرق دارند. آنها از رشد و ابتکار و گردش سرمایه بیشتری نسبت به غرب برخوردار هستند. از منظر تکنولوژیکی عقب ماندگی خود را جبران کرده و با شتاب در حال پرکردن جای خالی غرب در کشورهای پیرامونی و تحت سلطه هستند. ارزش‌های بین‌المللی مانند دلار و یورو را به چالش کشیده‌اند و ساختارهای اقتصادی غرب مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با رقبای جدیدی مانند بانک توسعه آسیا و منطقه یورواسیا مواجه ساخته‌اند. این رقابت‌های فضای دنیای چند قطبی را باز کرده است و جهان دیگر رهبری هژمونیک آمریکا را نمی‌پذیرد. در این میان رژیم جمهوری اسلامی فرصتی یافته است که بورژوازی ایران را بسوی روسیه و چین کشانده و خشم نیروهای سلطنت‌طلب و دیگر اقشار پروغربی را در بیاورد. اما بعثت این که رژیم جمهوری اسلامی از نزدیکی به روسیه و چین به دنبال مقاصد توسعه طلبانه منطقه‌ای خود است؛ هیچ نفعی برای طبقات تهی دست اجتماعی نداشته و بیشتر به فربه شدن شرکت‌های دولتی و نزدیکان آنها انجامیده است. این چرخش رژیم جمهوری اسلامی باعث شده است که غرب یکی از نیروهای سیاسی جامعه را که با کمک خود از قدرت به زیر کشیده است بار دیگر وارد گردونه اپوزیسیون سازی و در ادامه انقلابات مخملی کند. اما مردم ما با تمامی تبلیغاتی رسانه‌های غرب و سلطنت‌طلب قصد ندارند که دوباره حیل‌های سیاسی بی‌بی سی و صدای آمریکا سال‌های ۵۶ - ۵۷ در ایران تکرار شود. اگر صدای سرنگون باد رژیم اسلامی در ایران به گوش می‌رسد. این شعاری برای سرنگونی

برده‌اند. یکی از راهکارهای این جماعت تمرکز بر صنایع نظامی و ادامه هژمونی طلبی‌های منطقه‌ای و شرکت در رقابت‌های بین‌منطقه‌ای در خاورمیانه برای فرار از بحران کنونی است.

بحران دولتی در واقع بازتاب بحران اجتماعی و در زمینه اجتماعی بازتاب بحران سرمایه‌داری در سطح جهانی و علاوه بر آن سیاست‌های ضد دمکراتیک و ضد آزادی‌های اجتماعی، فشار به طبقات فقیر و انحصار کردن تمامی نهادهای اقتصادی در بخش‌های خصوصی و دولتی است. سقوط ارزش پول بصورت روزانه و تورم دو رقمی دائمی باعث فربه شدن موسسه‌های اقتصادی نزدیک به قدرت و کاهش حقوق اکثریت مزدبگیران دون پایه شده است. اختلاف حاکمیت که عمدتاً بین اصلاح طلبان و اصولگرایان حکومتی در شکل مبارزه برای تقسیم قدرت و ثروت و دست انداختن بر کل امکانات اجتماعی بصورت راهکارهای برون رفت از انسداد اجتماعی و نصیحت کردن خود را نشان می‌دهد. اما راهکارهای قشرهای دیگر سرمایه‌داری نه نفی آن بلکه فرار از بحران‌های دوره‌ای آن برای بازسازی و بالا بردن تولید، کنترل شورش‌های اجتماعی، آرام سازی فضای اجتماعی با سرکوب‌های فکری و فیزیکی می‌باشد. روشن است که سیاست اقشار مختلف سرمایه‌داری در ایران با سایه روشن‌هایی در همین چهارچوب است. اما کارگران و زحمتکشان و مدافعان سوسیالیست و کمونیست آنان دیگر به دنبال بازسازی و اصلاح سرمایه‌داری نیستند. آنها خواهان برچیدن کل نظام سرمایه‌داری هستند و انقلاب سوسیالیستی و آترناتیو آنرا در جامعه مطرح می‌کنند. بعد از آلودگی جامعه به کرونا و پیامدهای آن که ظرفیت‌های مناسبی در جهت بستن فضای سیاسی به حاکمیت اسلامی در ایران داد و در ادامه آن جنگ در اوکراین و بحران سیاسی بین‌المللی خامنه‌ای و دایره قدرت در اطرافیان او یک دست کردن حکومت و بیرون راندن حتی کسانی که در سطح لاریجانی را در مدیریت‌های بالای دولتی در پیش گرفتند و رئیس جمهوری را روی کار آوردند که نماینده جنایت و عقب ماندگی و دست بوسی ولایت فقیه بود. آنها در این روند سرکوب فعالین کارگری؛ هجوم به فعالین اجتماعی و بگیر و ببند را تشدید کرده و حتی به اصلاح طلبان و دوستان و برادران مذهبی قبلی خود هم رحم نکردند.

در شرایطی که جنگ اوکراین به یک جنگ طولانی‌تر از انتظار تبدیل شده است و کشاکش‌های بین‌المللی در حال رشد است؛ برجام و تحریم‌ها هم نتوانسته که رژیم



دموکراتیک و آزادیخواهانه شدند. در اواخر سال ۱۳۳۴، در آذربایجان و بخش هائی از کردستان، حکومت های دموکراتیک تحت رهبری جعفر پیشه وری و قاضی محمد، ایجاد گردید. رژیم شاه که در خدمت امیال توسعه طلبانه آمریکا و انگلیس عمل میکرد، در سرکوب جنبش های دموکراتیک در آذربایجان و کردستان، مرتکب وحشیانه ترین جنایات و آدمکشی ها شد. نقش شاه و خاندان پهلوی در حوادث ملی شدن صنایع نفت و در دوران زمامداری کوتاه مدت دکتر مصدق، بس خائنه بود. جنبش ترقی خواهانه ای که در سال ۱۳۲۸ به منظور ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر کشور به وجود آمده بود، بالاترید جنبه ترقی خواهانه ضد استعماری داشت. شخصیت های آزادیخواهی نظیر دکتر مصدق و دکتر فاطمی در این مبارزات حق طلبانه، فعالانه شرکت داشتند. در نتیجه مبارزات پیگیرانه خلق های بپا خاسته ایران در جهت ملی شدن صنایع نفت و تلاش چنین عناصر ترقی خواه، در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۲۹، نمایندگان مجلسین شورا و سنا رای به ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر کشور دادند. با ملی شدن نفت، فصل نوینی در تاریخ پرتلاطم معاصر ایران باز شد. دولت انگلستان که از بابت غارت طلای سیاه ایران و استعمار توده های زحمتکش این کشور، در طول ده ها سال ثروت های افسانه ای نصیب خود ساخته بود، با انواع حیل و دسایس و از آنجمله با مراجعه به دیوان لاهه و تهدیدات نظامی کوشید از اجرای قانون ملی شدن نفت، جلوگیری به عمل آورد.

+++++

به دنبال ملی شدن صنایع نفت، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰، تحت فشار مردم عصبیان طلب به پا خاسته که خواهان کوتاه شدن دست استعمار انگلیس از شئون سیاسی و اقتصادی ایران بودند، مجلس شورا به نخست وزیری دکتر مصدق، رای موافق داد. دولت دکتر مصدق اجرای قانون ملی شدن نفت را در راس برنامه اقدامات خود، قرار داد. از روزهای نخستین نخست وزیری پر تلاطم دکتر مصدق، دربار پهلوی که در خدمت منافع بریتانیا عمل میکرد، به کانون اصلی دسیسه علیه دولت ترقی خواه وی، مبدل شد. توطئه های مشترک دول آمریکا و انگلیس علیه دولت ضد استعماری دکتر مصدق، بالاخره در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، منجر به کودتای ننگینی گردید که حاصل و ثمره آن، بر افتادن حکومت ملی و تسلط بیگانگان بر شئون اقتصادی و سیاسی مردم ایران بود. شاه، خواهرش اشرف و دربار سرسپرده پهلوی در پیشبرد کودتای "سیا" و سازمان های جاسوسی بریتانیا، فعالانه شرکت داشتند. در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد و برگشت

نفت در اسفند ماه سال ۱۳۲۹ و در دوران پرشور نخست وزیری دکتر مصدق - از ۷ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ - این قرارداد زاینبار که مغایر با منافع مردم ایران بود، لغو و باطل گردید. در سال های آخر سلطنت استبدادی خود، رضا شاه هر چه بیشتر خود را به آلمان هیتلری نزدیک ساخته، روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تنگتنگی با آن قدرت امپریالیستی، برقرار کرد. در جنگ جهانی دوم، نفوذ روزافزون آلمان در ایران، سبب رنجش هر چه بیشتر متفقین از رژیم رضا شاه شد. بهمین جهت نیز در بحبوحه جنگ بین المللی دوم، در شهریور ماه سال ۱۳۲۰، قوای نظامی شوروی و انگلیس ایران را به اشغال خود در آورده، رضا شاه را مجبور به استعفا و ترک ایران کردند. با اصرار انگلیسی ها، محمد رضا، فرزند ارشد شاه به سلطنت برگزیده شد. در آغاز سلطنت شاه جوان، بعلت از بین رفتن خودکامگی رضاخانی، شکست نازی ها در جبهه های جنگ و ضعف و ناتوانی محسوس ارتجاع داخلی و در بار پهلوی، استبداد و خودکامگی مرگبار دوران رضا شاه، جای خود را به استقرار آزادی های نسبی دموکراتیک در کشور داد. اما چندی نگذشته بود که تمایل روز افزونی به استبداد و خود رائی در محمد رضا شاه به وجود آمد. پسر در جای پای پدر نهاد، دیو مهیب خودسری بار دیگر سر بر آورد و آزادی و دموکراسی سخت در معرض خطر قرار گرفت. بدین ترتیب، شاهی که در آغاز سلطنت تاکید میکرد که به اصول آزادی و دموکراسی وفادار خواهد ماند و برخی از چپ های آن زمان در زمینه امکان گرایش شاه جوان به دموکراسی دراز گوئی میگردند، به حاکم مستبد آزادی کشی مبدل گردید. در عین حال، با گذشت زمان، وابستگی دربار پهلوی و شخص شاه به قدرت های امپریالیستی هر چه بیشتر شد.

+++++

به دنبال استعفای اجباری رضا شاه از سلطنت و تبعید وی، با استقرار آزادی های دموکراتیک در کشور، مبارزات کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان در جهت کسب حقوق پایمال شده، رشد و اعتلای قابل ملاحظه ای پیدا کرد. مبارزات حق طلبانه توده های زحمتکش در بخش های شمالی کشور که تحت اشغال ارتش شوروی قرار داشتند، به خاطر مصون بودن از دستبرد های مامورین دولت مرکزی، از گستردگی و توان بیشتری برخوردار بود. در آذربایجان، در سال های پس از بر افتادن دیکتاتوری رضا شاه، کارگران و توده های دهقانی که در معرض بی رحمانه ترین ستمدیدی ها و استعمارها قرار داشتند، یک پارچه به پا خاسته، درگیر مبارزات بی امان

و جنبش های اعتراضی پر جوش و خروش خود، توده های به ستوه آمده، شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر رئیسی سر داده و رژیم کشتار و جنایت را آشکارا به مبارزه می طلبند. در شرایط تشدید روز افزون مبارزات حق طلبانه توده های زحمتکش، مرگ و نابودی اجتناب ناپذیر، موجودیت ننگین رژیم را به شدت تهدید میکند. در حالی که مبارزات سهمگین کارگران و توده های زحمتکش، ناقوس مرگ رژیم قرون وسطائی را به صدا در آورده است، بقایای رژیم سرنگون شده شاه سخت به تقلا افتاده و مذبوحانه می کوشند تشدید مبارزات ضد رژیمی توده های به پا خاسته را به وسیله ای جهت احیای سلطنت استبدادی شاهان پهلوی، مبدل سازند. تلویزیون ها و رسانه های فارسی زبان خارج از کشور که هر کدام به نحوی از انحا به محافل امپریالیستی وابسته می باشند، این روز ها پرهستند از تبلیغات فریبنده به سود شاهان خودکامه پهلوی و مصاحبه های یک نواخت رضا پهلوی. مشغله اصلی این رسانه های دروغ پرداز، چیزی جز دستبرد ناشیانه به تاریخ معاصر ایران و مغشوش و وارونه ساختن این تاریخ پر حوادث، نیست. تاریخ یک قرن گذشته ایران، تاریخ خیانت ها و آزادی کشی های رژیم های ارتجاعی شاه و جمهوری اسلامی و مبارزات حق طلبانه خلق های ایران علیه این دو رژیم ضد مردمی می باشد. تاریخ خونین ۵۷ سال حکومت پهلوی ها، حاکی از این است که رضا شاه و فرزندش، توسط قدرت های استعماری صاحب تاج و تخت شده، به منظور غارت هستی توده های زحمتکش همواره بر حربه سرکوب و کشتار، متوسل گردیده و هر نوع فریاد حق طلبانه را در گلوها خفه ساخته اند.

+++++

رضا خان که در نتیجه کودتای امپریالیستی و توسط انگلیسی ها در همراهی با سید ضیاء الدین، نوکر شناخته شده بریتانیا، مدیر روزنامه رعد، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ به قدرت رسید، در طول سردار سپهی و سلطنت خون آلود خود، کاری جز دشمنی با آزادی و دموکراسی، حبس و قتل مبارزین و آزادیخواهان، چپاول اموال عمومی و مال اندوزی، انجام نداد. فرمانده قزاقی که در روزهای تصرف قدرت، آهی در بساط نداشت، در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که مجبور به استعفا و ترک ایران گردید، مالک چند صد پارچه از دهات کشور بود. انعقاد قرارداد ننگین نفت در سال ۱۳۱۲ که به موجب آن سهم ایران از نفت جنوب تنها ۱۷ درصد تعیین گردیده بود، خدمت بیدریغ رضا شاه به استعمار انگلیس بود. با ملی شدن صنایع



و نیروهای انقلابی در اوضاع سیاسی حساس کنونی این است که درعین پیشبرد پیگیرانه مبارزه در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نسل های جوان را از ماهیت ارتجاعی حکومت پهلوی ها، آگاه سازند. باید گفت که رژیم آزادیکش جمهوری اسلامی تا حد زیادی، نتیجه استبداد و خودکامگی رژیم شاه می باشد. اگر رژیم شاه آنهمه مستبد و آزادیکش نبود، اگر نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه را با توسل به وحشی ترین شیوه ها سرکوب نمی کرد، اگر بخاطر حفظ سلطه استبدادی خود، کشور را یک حزبی نکرده بود، اگر هر صدای آزادی خواهی و اعتراض را با توسل به زور و شکنجه های جالادان ساواک در گلوها خفه نمی کرد، اگر از ترس انقلاب و کمونیسم، به مذهب و آخوندها باج نمیداد، رژیم جمهوری اسلامی این چنین آسان بر اریکه قدرت سوار نمی شد.

+++++

مبلغین احیای سلطنت برای فریب توده ها این روزها در رسانه های گوناگونی که دارند، خود را عاشق و شیفته آزادی و دموکراسی نشان داده و وعده های سرخرمن به توده های محروم و زحمتکش میدهند. اگر طرفداران احیای سلطنت و شخص رضا پهلوی اندک اعتقادی به اصول دموکراسی دارند، یکی از این روزها بیایند و رضا شاه و محمد رضا شاه را به خاطر جنایات و سیاه کاری هائی که در طول ۵۷ سال سلطه سرکوبگرانه مرتکب شده اند، محکوم سازند. طبیعی است که گروه های طرفدار برگشت سلطنت و شخص رضا پهلوی هرگز این کار را نخواهند کرد. تردیدی نباید داشت که اگر در فردای سرنگونی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان قدرت سیاسی را در چنگ بگیرند، کوچک ترین احترامی به اصول آزادی و دموکراسی و رعایت حقوق بشر نخواهند گذاشت. در چنین حالتی، تنها و تنها استبداد و خودکامگی بخشی از بورژوازی وابسته، جانشین سرکوبگری های بخش دیگری از همان طبقه انگلی خواهد شد و سلطان تاجدار، جای فقیه عمامه دار را خواهد گرفت. بی خود نیست که وارث خاندان پهلوی در مصاحبه هایش با رسانه ها، مدام بر قصد خود در نگهداری ارتش و سپاه پاسداران، تاکید می کند. مفهوم دفاع رضا پهلوی از ارتش و سپاه پاسداران چیزی جز این نیست که سلطنت طلبان در صورت تصرف قدرت سیاسی، همچون رژیم جنایتکار کنونی، از قوای نظامی، اعم از سپاه پاسداران و ارتش در حفظ سلطه استبدادی خود و سرکوب عصیانها و مبارزات توده های زحمتکش، استفاده خواهند کرد.

+++++

کارگران و زحمتکشان ایران که سال هاست

دست توده های زحمتکش، منجر گردید.

+++++

رژیمی که در فردای سرنگونی رژیم شاه در راس قدرت سیاسی قرار گرفت، از همان ابتدا رژیم ارتجاعی و آزادیکش بود. با تسلط رژیم جمهوری اسلامی بر شئون کشور، آزادیهای دموکراتیک که در نتیجه انقلاب ضد سلطنتی ایجاد شده بود، یکی پس از دیگری از بین رفته و استبداد و خودکامگی مرگباری جانشین آن شد. اینجا در باره جنایات و اعمال ننگینی که رژیم جمهوری اسلامی در طول ۴۳ سال گذشته مرتکب شده است، تنها اشاره ای میشود. واقعیت این است که در زمینه سیاه کاری ها و جنایات این رژیم ضد مردمی هر چه گفته شود، بازهم کم است. استبداد مرگبار مذهبی، دشمنی کینه توزانه با آزادی و دموکراسی، اعدام و کشتار ده ها هزار تن از آزادیخواهان و مبارزین، قتل عام هزاران تن از زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، تاراج ثروت های کشور و استثمار بیرحمانه کارگران و توده های زحمتکش، دزدی ها و اختلاس های کلان، پایمال ساختن حقوق زنان و اتخاذ سیاست های قرون وسطائی زن ستیزانه، ستم مضاعف بر ملت های غیر فارس و سرکوب وحشیانه جنبش های اعتراضی آن ها، ستم و اجحاف در حق مذاهب غیر از مذهب رسمی شیعه دوازده امامی، تنها بخشی از اعمال جنایت کارانه رژیم جمهوری اسلامی را در طول ۴۳ سال گذشته، تشکیل می دهد. ظلم و تعدی های بی حد و حصر رژیم، فقدان آزادیهای سیاسی و اجتماعی، فقر و فلاکت و بی خانمانی بی سابقه ای که اکثریت عظیم اهالی کشور از آن رنج میبرند، همه دست به دست هم داده و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را اینک به لبه مرگ و سرنگونی، نزدیک ساخته است.

+++++

در چنین شرایط حساسی در تاریخ کشور، آلترناتیوهای بورژوائی رنگارنگی به دست و پا افتاده و سخت در تلاشند که از آب گل آلود ماهی گرفته و زمینه را برای در کف گرفتن قدرت سیاسی، فراهم سازند. یکی از این آلترناتیوهای بورژوائی که در ماه های اخیر با استفاده از نارضایتی روز افزون توده های زحمتکش از رژیم جمهوری اسلامی، بر فعالیت خود افزوده است، دار و دسته های ارتجاعی سلطنت طلب می باشند. این باقی مانده های دوران دیکتاتوری شاه، سخت در تلاشند نسل های جوان کشور را که تنها مزه تلخ استبداد و وحشیگری های رژیم جمهوری اسلامی را چشیده و شاهد سیاه کاری های دوران شاه نبوده اند، فریب داده و آنها را به مراحم خود امیدوار سازند. وظیفه مبارزین

شاه به سلطنت که آنها تقریباً از دست داده بود، عمر آزادی های دموکراتیک در کشور به پایان رسید و چکمه پوشان آزادیکش و اربابان استثمارگر آنها بر شئون کشور، حاکم شدند. سرنگون شد حکومت ملی چون به دست ارادل و اوباش حکم فرمای خاک ایران شد فرقه دزد و خائن و کلاش + روز روشن به شب میدل گشت حال آزادگان پریشان شد آنکه را عشق توده در سر بود منزلش گوشه های زندان شد (شعر از نویسنده مقاله)

+++++

در فردای کودتای ۲۸ مرداد، دکتر مصدق که در امر ملی شدن صنایع نفت و مبارزه با استثمارگران خارجی مجدانه کوشیده بود، در بیدادگاه های رژیم محکوم شده، به زندان افتاد. دکتر حسین فاطمی، دستگیر و اعدام شد. افسران آزادیخواه سازمان نظامی، دسته دسته به جوخه های اعدام، سپرده شدند. زندان ها و شکنجه گاه ها مملو از مبارزین و آزادیخواهانی شد که فریاد اعتراض خود را علیه رژیم کودتا و اربابان امپریالیست بلند کرده بودند. محمد رضا شاه در دوران سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، به مدت ۲۵ سال مستبدانه حکومت کرد. در تمام این مدت، در کشور استبداد زده، از آزادی های دموکراتیک، آزادی قلم، آزادی انتخابات، آزادی اعتصاب و تشکیل اجتماعات واحزاب سیاسی مستقل، کوچک ترین خبری نبود. در طول این مدت، بارها کماندوهای رژیم به دانشگاه ها حمله کرده و به وحشیانه ترین وجهی به سرکوب دانشجویان، پرداختند. در اواخر عمر رژیم شاه، جای دو یا سه حزب درباری را، حزب دولتی رستائیز گرفته، به ابعاد استبداد حاکم در کشور، باز هم افزوده شد. در سال های خود کامگی رژیم شاه، در حالی که شخص شاه، دربار پهلوی و سرمایه داران چپاولگر داخلی و خارجی از بابت غارت هستی توده های زحمتکش و فروش نفت، ثروت های باد آورده نصیب خود می کردند، کارگران، دهقانان و توده های محروم و زحمتکش در نهایت فقر و فلاکت روزگار به سر می بردند و بیرحمانه در معرض ظلم و استثمار، قرار داشتند. روشنفکران دگر اندیش و عناصر و نیروهای انقلابی معترض و عصیان طلب، برخی به جرم آزادیخواهی به زندان ها و سپاهچال ها افتاده و برخی دیگر پس از تحمل بدترین شکنجه ها به جوخه های اعدام سپرده می شدند. استبداد عنان گسیخته رژیم، تسلط بیگانگان بر شئون کشور، تشدید روز افزون فاصله طبقاتی، نا رضایتی عمومی و جنبش های اعتراضی پر توان کارگران و توده های زحمتکش، مبارزات قهر آمیز نیروهای انقلابی و عوامل دیگر بهمدیگر گره خورده، در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به سرنگونی رژیم شاه به

پرولتاریای جهان متحد شوید



بی خانمانی، بیماری نظام سرمایه‌داری نئولیبرالیستی ایران

بی خانمانی، بیماری نظام سرمایه‌داری نئولیبرالیستی ایران

نمایندگان سرمایه‌داری جمهوری اسلامی کمونیستها و دیگر نیروهای دموکرات و ملی را کشتند چون آنها باور داشتند که می‌توان جهان بهتری ساخت که در آن عدالت اجتماعی برقرار باشد و هیچ انسانی نه کولبر باشد و نه گور خواب و کارتن خواب. کمونیستها را کشتند که مخالف مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و واگذاری عدالت اجتماعی به دست نامرئی بازار بودند که آگاه بودند نتیجه اقتصاد نئولیبرالیستی فقر و بختی اکثریت عظیم مردم ایران و انباشت سرمایه در دست مشتی کوچک است. همان اقتصادی سرمایه‌داری وابسته مونتاژی محمد رضا شاه با صا حبان جدید تازه به دوران رسیده اسلامی که هم نادان تر بودند و هم حریص تر از هزار فامیل قبلی. زندگی صحت نظرات کمونیستها را که بابت آن به سنگینی کوه دماوند پرداختند ثابت کرد. اما کو نمایندگان اینهمه جنایات در دوران سلطنت و ولایت فقیه که به این واقعیت تاریخی اعتراف و از بیهودگی نظرات پوچ و انتقام جویانه خود انتقاد کنند.

بحران کنونی مسکن که در بعضی شهر های بزرگ مشتی کوچک صاحب هزاران واحد اجاره ای هستند - در تهران یک نفر دوهزاروپانصد واحد را در انحصار دارد و در مقابل میلیون ها انسان ایرانی بیخانمان واجاره نشین که تا هشتاد درصد درآمد خود را باید به این زالو صفتان سرمایه دار بعنوان اجاره ماهانه بدهند ناشی از همان نظام اقتصادی سرمایه‌داری اسلامی است که بنیان گذارش بساز بفروش زمان شاه و سردار سازندگی در جمهوری اسلامی حجت الاسلام علی اکبر رفسنجانی بود. به این وضع ناهنجار باید میلیون ها حاشیه نشینان ویی خانمانان را اضافه کرد. جمعیتی که هر روز رو به افزایشند. تجربه جهانی نشان میدهد کشورهای پیرامونی چون ایران که حاکمانش راه اقتصاد نئولیبرالیستی را در پیش گرفته اند، به چنان بحران ساختاری سوق داده شده اند که کل جامعه به هرج و مرج و ویرانی گرفتار آمده است. این روز ها در سراسر جهان با شورش های عظیم توده ای روبرو هستیم، شورش هایی از نوع نود شش و نود هشت ایران. بنظر می رسد حاکمان ایران راه حل را ادامه همان سیاست های چهل ساله و سرکوب مخالفان می دانند. قانون مصوبه اخیر مجلس در این زمینه مثل بقیه مصوبات در چمبره مافیایی دستگاه

در نهایت پایداری در راه برآورد خواست های سیاسی و اقتصادی خود علیه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی مبارزه میکنند، به دار و دسته های ارتجاعی سلطنت طلب امکان نخواهند داد که مبارزات پر شکوه توده های محروم و زحمتکش را به وسیله ای جهت برگشت رژیم شاهنشاهی، میدل سازند. واقعیت این است که کارگران و زحمتکشان ایران نه خواهان بقای رژیم پوشالی جمهوری اسلامی هستند و نه علاقه ای به برگشت سلطنت دارند. تنها انقلاب توده های محروم و ستمدیده، سرنگونی رژیم ضد مردمی کنونی و استقرار حکومتی انقلابی که بر قدرت مسلح کارگران و توده های زحمتکش متکی باشد، می تواند زنجیر های اسارت را از پای زحمتکشان باز کرده و آزادی و دموکراسی واقعی به ارمغان بیاورد. تاریخ صد سال گذشته ایران به روشنی نشان داده است که هم رژیم شاه و هم رژیم جمهوری اسلامی، به مثابه رژیم های سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، همواره با چنگ و دندان از منافع سرمایه داران و صاحبان ثروت و دارائی دفاع کرده و برای کارگران و توده های زحمتکش، یعنی اکثریت عظیم اهالی کشور، حاصلی جز استثمار و فقر و فلاکت و زندان و سرکوب نداشته اند. راه رهایی کارگران و زحمتکشان، تنها و تنها اعمال قهر انقلابی، واژگون ساختن کاخ های ظلم و خودکامگی و ایجاد جامعه ای است که در آن، اکثریت عظیم زحمتکش بر مقدرات خود حاکم گردیده و از مزایای آزادی و دموکراسی برخوردار باشند. جامعه مطلوب توده های زحمتکش، جامعه ای است که در آن حاصل کار و تلاش توده کار و زحمت، صرف و لخرجی های مشتی سرمایه دار و شیخ و شاه و دیگر زالو های اجتماعی نباشد. جامعه ای که در آن نژاد پرستی آریائی و دین سالاری حاکم نباشد. جامعه ای که سمت و سوی سوسیالیستی داشته باشد و هدف غائی آن محو ظلم و استثمار و هر گونه اجحاف و تبعیض باشد. جامعه ای که در آن، دنیا به کام کارگران و زحمتکشان و نه بر وفق مراد مفت خوران و استثمارگران باشد. تردیدی نباید داشت که، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و بقایای رژیم شاه، دشمنان بی امان ایجاد چنین جامعه دموکراتیک و انقلابی در ایران هستند.

حسن جداری

تیر ماه ۱۴۰۱

های فاسد اداری و امنیتی گیر خواهد کرد. همه شواهد در میدان گواهی بر آن دارد که دیگر با دستگیری، زندان و اعدام نمی توان جلو خیزش میلیونی هیچ بودگان را گرفت. چنانچه حاکمیت اقدامی ریشه ای بسود زحمتکشان نکند، طولی نخواهد پایید که رستاخیز سهمگین عمومی مردم دودمان جمهوری اسلامی را به زباله دان تاریخ خواهد سپرد. این رژیم با اعمال خود ایران را به لبه پرتگاه کشانده است. همه شواهد حکایت از این دارد که رئیسی هم در جا پای بقیه رئیس جمهوری های قبلی نئولیبرالیستی دارد گام بر می دارد

بحران ساختاری ایران امروز را تنها با اقداماتی ساختاری، ریشه ای و با شرکت اکثریت عظیم توده ها می توان از میان برداشت. مسکن، بهداشت عمومی، معیشت و آموزش رایگان چهار ارکان اساسی زندگی امروزه بشری است که در کشور ما در بحرانی ساختاری قرار دارد. این بحران به دست مشتی کوچک مافیای حاکمیت با زور و اسلحه، زندان و شکنجه بوجود آمده است و تنها بدست اکثریت عظیم قربانیان این نظام و در خدمت آنها قابل تغییر است. راه حل درون حکومتی و جناحی سال هاست تمرین شده است و اعتماد اکثریت مردم را از خود سلب کرده است. به گفته قشون لایزال میدان ها ماجرایشان به اتمام رسیده است. شرکت از پایین وبا نظارت خود آنها لازم است. سال هاست فریاد آترناتیو برای تحول ریشه ای توسط کارگران هفت تپه بلند است «نان، کار، آزادی اداری شورایی» باید به ندای آنها پاسخ داد.

این روز ها بر اثر همین بحران ساختاری سرمایه‌داری و درماندگی و فروماندگی قشر بورژوازی حاکم انحصار طلب، جناح های دیگر بورژوازی از درون حاکمیت واز بیرون ادعای راه حل هایی را دارند. همانطور که شاه رفت و خمینی آمد نمایندگان صاحبان سرمایه، نمایندگان آنها چه در لباس روحانیت و چه پادشاهی توانایی حل مشکل اکثریت را ندارند چون نظام سرمایه‌داری خصوصی خدمتگزار اقلیت است. تنها یک راه باقی مانده است: سوسیالیسم آنهم سوسیالیسمی که با شرکت اکثریت ستمدیدگان و استثمار شدگان و رهبری طبقه کارگر نظام کنونی را از ریشه بر می اندازد، کلیه دستگاه های بوروکراتیک نظامی و اداری را خورد می کند و با انقلابی سوسیالیستی زمینه را برای تحقق برنامه سوسیالیستی در خدمت همان اکثریت عظیم فراهم می سازد.

حزب رنجبران ایران برای تغییر بنیادی طبقاتی و پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی



افغانستان، عراق، لیبی، سودان، فلسطین، لبنان، یمن، اوکراین همه و همه براساس نقشه های شوم هژمونی طلبانه آمریکا به روز سیاه افتاده اند.

حال شما این همه را نادیده گرفته اید و افتاده اید در دام همان هائی که شاه را بردند و خمینی را آوردند باز هم از همان سوراخ ۱۵۰ سال گذشته گزیده شده اید و نمیتوانید درک کنید کسانیکه شاه را بردند این کلیپ را با قیچی کردن صدها نکته مهم دیگرش دارند بخورد شما میدهند تا شاید بتوانند موج سوار آب نمک خوابانده دیگری را بر شانه های زخمی مردم زجر دیده سوار کنند و ایران را اینبار کنند ایرانستان با حداقل پنج تیکه، کردستان در دست اسرائیل، آذربایجان در دست ترکیه، بلوچستان در دست پاکستان، خوزستان به دست اعراب، و ایرانستان در دست امریکا و انگلیس.

اما به گمان من اعتراضات مردم ایران اینبار با کوله بار تجربه ۱۵۰ سال مبارزه برای دموکراسی، استقلال، رفاه و عدالت اجتماعی از نظر کیفی و کمی در ۵۰ سال گذشته بی نظیر است و دنبال تشکیلات و رهبری مستقل خود است. هم از این رو است که شوراهای هماهنگی توانسته با اتحاد کارگران، معلمین، کشاورزان، اتوبوسرانی، بازنشستگان و مزد بگیران راه خود را از ستون پنجم امپریالیست آمریکا جدا کند و این تنها آترناتیو روشن برای فردای ایران است و تا کنون هر چه ستون پنجم غرب تلاش کرده نتوانسته آنرا گمراه کند.

به امید پیروزی جنبش اعتراضی مردم ایران.

**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران
می باشد**

**دیگر نوشته های مندرج در
نشریه رنجبر به امضای
فردی است و مسؤلیت
آنها با نویسندگان
می باشد.**

باقی ماند یعنی طبقات ارتجاعی سرنگون نشد و همان ها توانستند به راحتی در بیت خمینی از جمله ابراهیم یزدی، آیت، قطب زاده و آخوندهای دریاری و و و نفوذ کنند وزیر آب بازرگان را و بعداً مجاهدین، و بنی صدر را بزنند و اکنون همین ستون پنجم که اکثراً اصلاح طلب هستند از جمله تاج زاده، فائزه هاشمی، روحانی، ووو در خدمت ارباب بوده و هستند که در سال ۸۸ با دزدی انتخاباتی موسوی را که تا حدی توانسته بود از این ستون پنجم فاصله بگیرد کنار زدند و یک دیوانه خرافاتی احمق را تایید کردند که شعار اصول گرا، اصلاح طلب دیگه تموم ماجرا از جانب مردم مطرح شد.

بسیار خوب حالا چه کسانی از اول و قبل انقلاب با آمریکا، اسرائیل، انگلیس، برای نابودی ایران نقشه کشیدند و هم اکنون با علم کردن برجام و اتم اتم در حال چاییدن کشور هستند اینها همان هائی هستند که با شاه دمخور بودند که ریشه آنها میبایست در انقلاب ۵۷ زده میشد که همان هائی هستند که در بست در خدمت کودتای ۲۸ مرداد بر علیه حکومت دموکراتیک دکتر مصدق با نقشه آمریکا و اسرائیل و انگلیس عمل کردند و شاه فراری را بر مسند قدرت دیکتاتوری با پوشش مشروطه نشانند و چون تاریخ مصرف شاه بخاطر ندانم کاریها و اشتباهات بزرگش تمام شد زیر آتش را زدند و فرش قرمز زیر پای خمینی فرش کردند. خمینی را با تمام قوا حمایت کردند که میدانستند با وجود او میتوانند منطقه را دهها برابر زمان شاه بدوشند اینها همان هائی هستند که با نقشه کسینجر و مک فارلن به وسیله نفوذی هاشان در بیت خمینی از دیوار سفارت بالا رفتند و ایران را کردند لولوی سر خرمن و تا همین امروز دارند منطقه خصوصاً اعراب را میدوشند. چه کسانی پیش از انقلاب هشدار میدادند که امپریالیست آمریکا خطر بزرگ برای انقلاب در جهان و ایرانست همین بچه های طرفداران سازمان انقلابی بودند . بروید نشریات چند سال پیش از انقلاب فدراسیون..... را که برگرفته از نشریه ستاره سرخ سازمان انقلابی آن زمان بود بخوانید تا به واقعیات آنطور که بوده واقف آئید.

اما متأسفانه همه آن هشدارها را فراموش کرده اید یادام است در یکی از این سمینارها دوستی که نمیدانم زنده است یا نه فریاد میزد که ما شناختن از امپریالیست آمریکا کم است ما بخوبی این جرثومه فساد را نمیشناسیم و تمام بدبختی ما از همین جاست. جای دوری نروید همین نزدیک گوشمان

می جنگد، با هرگونه آترناتیو بورژوازی و امپریالیستی مبارزه می کند و چاره و راه حل را در زیر شعار « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات » می بیند.

مستاجر

نامه ای از اعضای سابق کنفدراسیون

در همان سال ۵۷ یعنی ۴ ماه یا ۳ ماه قبل از انقلاب شاه از رادیو اعلام کرد من صدای انقلاب را شنیدم. من صدای مردم ایران را شنیدم و به شما دانشجویان، جوانان و خواست های شما احترام میگذارم من همه چیز را تغییر خواهم داد اشتباهاتی شده باید رفع شود خوب این یعنی چه یعنی ناراضی مردم را شاه قبول کرده بود و حاضر بود در این مورد با مردم ناراضی کنار آید اما نفهمیدیم چی شد ناگهان ورق برگشت و شاه رفتی شد!؟

تمام مفسرین، همان نیویورک تایمز هم در آن زمان و هم در این زمان اذعان میکنند که اگه شاه پایگاه مردمی داشت انقلاب رخ نمیداد. خیلی روشنه آمریکا و اسرائیل و انگلیس برای منافعشان دست به هر کاری میزنند در همان زمان کنفدراسیون دانشجویی سمیناری برگزار کرد و موضوع اصلی بر سر سرنگونی شاه بود. دو نظریه در برابر هم مطرح شد.

بخشی معتقد بودند سلطنت مطلقه باید از بین برود که به خط آمریکا معروف شد طرفداران محمد امینی و بخشی دیگر که طرفداران سازمان انقلابی بودند معتقد بودند طبقات ارتجاعی حاکم کلاً باید نابود شود. نمیدانم تو در سمینار شرکت داشتی یا نه، به هر حال بحث بر سر این بود که سلطنت مطلقه یعنی فقط دربار! و نزدیکان شاه که در انقلاب ۵۷ همان بخش سرنگون شد و در واقع طبقات ارتجاعی، ارتش، ساواک، وزارت خارجه، وزارت اطلاعات، و اقتصاد و بانک مرکزی و داخله بخشی از گارد، خصوصاً دانشکده افسری با فرمول تدریس آمریکا و انگلیس و رکن دو ارتش که کلاً درید قدرت آمریکا و اسرائیل بود و رسانه ها تحت فرهنگ غرب باقی ماندند و خمینی با انحلال آنها مخالفت کرد. که هنوز ریشه آنها که برنامه های غرب گرایانه است در حال برنامه ریزی و سیاست گذاری هستند. در واقع ستون پنجم آمریکا و انگلیس کلاً دست نخورد و

طبقه کارگر پیشرو مبارزه برای برپائی دنیای نوین است



پیرامون گسترش... بقیه از صفحه آخر

”سازمان تجارت جهانی“ در سال ۲۰۰۱ اعلام کرد که کشورهای عضو این سازمان (اکثر کشورهای عضو سازمان ملل) می‌توانند هر محصول کشاورزی (در نتیجه مواد غذایی) را بعد از تبدیل به کالا مثل هر کالای تجاری به معرض رقابت و فروش بگذارند. این قانون اولیگوپولی‌های مواد غذایی - کشاورزی را قادر ساخت که در کشورهای پیرامونی با خرید اراضی دهقانی و پیاده ساختن برنامه‌های مکانیزه سازی (که در نتیجه آن یک کشاورز ماهر و مجهز به وسایل پیشرفته می‌تواند به اندازه ۲۰۰۰ دهقان فرایند تولیدی داشته باشد) صدها میلیون دهقان را سالانه از زمین‌های خود کنده و به شهرهای نقداً پر جمعیت کشورهای سه قاره (از شانگهای، مومبای، مافیل، کراچی و تهران و ژوهانسبورگ، لائوس، قاهره و... در آفریقا تا سائوپولو، ریودوژانیرو و... در آمریکای لاتین) پرتاب کنند.

این وضع یعنی روند ”پرولتریزه سازی“ که چیزی غیر از دهقان زدائی میلیون‌ها نفر در هر سال در کشورهای سه قاره توسط انحصارات مواد غذایی نیست، نمی‌تواند یک مسئله زود گذر تعدیلی و ساختاری معمولی باشد. سه میلیارد نفر دهقان در روستاها و دیه‌های کشورهای پیرامونی سه قاره مورد هجوم انحصارات قرار گرفته و به شهرهای پر جمعیت پرتاب شده و می‌شوند، هرگز جلب و جذب کارخانه‌ها و دیگر نهادهای صنعتی نگشته و نخواهند گشت.

روزگاری در گذشته در آغاز رشد و توسعه سرمایه‌داری در کشورهای اروپای آتلانتیک (انگلستان، فرانسه، هلند و...) دهقانان بیشماری که در روستاهای اروپا قربانی هجوم سرمایه‌داران صنعتی قرار گرفته و به شهرهای لندن، پاریس، آمستردام و... پرتاب می‌گشتند، جلب و جذب کارخانه‌های صنعتی، معادن آهن و مس و... گشته و عملاً به معنی واقعی پرولتریزه می‌شدند. مضافاً تعداد قابل توجهی از این دهقانان که جلب و جذب صنایع نمی‌گشتند به صورت ”ارتش ذخیره‌ای“ از سوی دولت‌های استعمارگر خودی به مستعمرات اروپائی، در وهله‌های اول به آمریکا، استرالیا، زلاند نو و... در وهله‌های بعدی به کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، کوچ گشته و یا مهاجرت می‌کردند، علیرغم روندهای جلب و جذب در صنایع از یک سو و کوچ و مهاجرت به مستعمرات از سوی دیگر باز هم ما شاهد این واقعیت هستیم که سرمایه‌داری

حتی آن زمان نیز نتوانست به مسئله‌ای که خود به وجود آورده بود پاسخ و راه حل همه جانبه تهیه کند. زیرا بخشی از دهقانان که هیچوقت مشمول جلب و جذب نگشته و یا به مستعمرات فرستاده نشدند تبدیل به ساکنین گتوها و زاغه‌ها و... در شهرهای اروپا و سپس آمریکا گشتند که امروز به شکرانه عملکردهای فلاکت بار بازار آزاد نئولیبرالیسم (فاز فعلی گلوبالیزاسیون) بر تعدادشان روزانه افزوده می‌شود.

ولی آن روندی که در سی سال گذشته در کشورهای سه قاره به وقوع پیوسته و نزدیک به یک میلیارد نفر از جمعیت کل سه میلیارد و سیصد میلیون نفری دهقانان آن سه قاره را بعد از کندن از اراضی خود به شهرهای پر جمعیت پرتاب ساخته، یک مسئله معمولی ساختاری نیست. تشدید پروسه دهقان زدائی در کشورهای سه قاره (بویژه در چین، هندوستان، برزیل، اندونزی و...) که منبعث از فاز فعلی گلوبالیزاسیون است، در سی سال گذشته یک میلیارد نفر دهقان پرتاب گشته به شهرها را به وجود آورده که نظام دیگر قادر نیست در کارخانجات، معادن و... خود جلب و جذب کند. مضافاً این نظام (که شامل اقتصادهای نوظهور در بخش پیرامونی - چین، هندوستان، برزیل و... نیز می‌باشد) بر خلاف قرون هفدهم، هیجدهم و نوزدهم قاره‌هایی مثل آمریکا، اقیانوسیه، آسیا و آفریقا را ندارند که جمعیت‌های میلیاردری دهقانان ”کنده شده و پرتاب شده“ را به آن قاره کوچ دهند.

در پرتو بروز آشکار بحران عمیق ساختاری سرمایه‌داری که احتمال قوی دارد که به یک ”رکود عظیم“ جهانی پر از بیکاری، قحطی و گرسنگی در سال‌های آینده تبدیل گردد، نظام حتی با پذیرش شیوه‌ها و ”ویژگی‌های“ معجزه آسای اقتصاد چینی نیز نخواهد توانست به نیازهای اولیه نزدیک به سه میلیارد نفر از جمعیت جهان پاسخ دهد. در نتیجه، در دهه‌های آینده جهان با خطر افزایش بی سابقه قحطی و مرگ میلیون‌ها انسان روبرو خواهد گشت که در آن تعداد گشته شده‌گان بیشتر از کل تلفات جنگ‌ها و فجایع و سوانح طبیعی در تاریخ تمدن بشر خواهد بود. سئوالی که مطرح است اینست که آیا امروز یک جنبش اجتماعی بدیل ساز در سطح جهان در حال شکلگیری است که با به چالش طلبیدن جدی نظم حاکم از وقوع این فاجعه‌ای بزرگ جلوگیری کند؟ اوضاع روبه رشد وخامت و راه حل‌های برون رفت - بدون تردید بر چالش‌گران ضد نظام است که از هم اکنون به ایجاد یک اتحاد بزرگی بین طبقات کار و زحمت

و تهی دستان در روستاهای جهان (عمدتاً در کشورهای پیرامونی در بند) و شهرهای جهان عمدتاً در کشورهای مسلط مرکز دست بزنند. بررسی اوضاع رو به رشد در سراسر جهان از بهار عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه تا جنبش‌های تسخیر در ۲۶۰۰ شهر در آمریکا و اروپا، نشان می‌دهد که این اتحادها هم ممکن و هم اصولی است.

مردم زحمتکش جهان بیش از پیش به این درک رسیده‌اند که تکامل و توسعه نظام فعلی اگر به مسیر خود ادامه دهد بشریت با یک نوع فاجعه و نسل‌کشی در دهه‌های آینده روبرو خواهد گشت. پیروان و حامیان این موج همدلی و همبستگی که دوران کودکی خود را تجربه می‌کند نقدا بر علیه صاحبان ثروت و قدرت ”یک در صدی‌ها“ و فجایع بازار آزاد نئولیبرالیسم مثل بیکاری مزمن جهانی و گسترش جنگ‌های مرئی و نامرئی توسط راس نظام و شرکایش، پیا خاسته‌اند. ولی نظام سرمایه‌داری علیرغم غلتیدن در امواج بیداری و رهائی در بین قربانیان نظام (کارگران، دهقانان، تهی دستان شهر و روستا و زاغه نشینان میلیونی) از سوی دیگر به این زودی به پایان عمر خود نخواهد رسید. تاریخ نشان می‌دهد که سرمایه‌داری غالباً توانسته با تضعیف نیروهای کار و زحمت و نیز مالی‌تر، متمرکزتر و نظامی‌تر ساختن حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) نه تنها از بحران‌های خود و انقلابات ضد نظام توده‌های مردم زنده عبور کند بلکه بعد از گذراندن دوره نقاهت و بهبودی موفقیت‌های چشم‌گیری را به نفع صاحبان ثروت و قدرت و به ضرر طبقات توده‌ای کسب کند.

در بیست سال اول فاز فعلی گلوبالیزاسیون (از ۱۹۸۲ تا اوایل قرن بیست و یکم) پیروزی‌ها و موفقیت‌های نظام جهانی بطور قابل ملاحظه‌ای بیشتر از سه دهه بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۷۱-۱۹۴۵) بود. زیرا در طول آن سه دهه توازن قدرت به مقدار قابل توجهی به نفع توده‌های مردم دستخوش تحول قرار گرفت که به نظر مورخین در تاریخ پانصد ساله سرمایه‌داری بی نظیر بود. این چرخش در توازن قدرت به نفع مردم در سراسر جهان منبعث از سه علت بود که بعدها به نام‌های ”سه پیروزی“ و ”سه چالش“ و ”یا سه ستون مقاومت“ معروف گشتند. این سه علت عبارت بودند از: یکم - پیروزی شوروی بر نازیسم در جنگ جهانی و عروج آن به قله ابر قدرتی و چالشگری جدی نظام. دوم - عروج جنبش‌های استقلال طلبانه خلق‌های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه استعمار. سه - پیروزی دموکراسی علیه



و خلق‌ها مونوپولی‌های حاکم بر دولت‌ها، کارگران و خلق‌ها را در سراسر جهان نه برای "مصالحه" و "ماشات" بلکه به تسلیم بی قید و شرط دعوت می‌کنند. به نظر این نگارنده در این شرایط استراتژی‌های جاری "دفاعی" مقاومت و مبارزه از سوی چالشگران ضد نظام (منجمله نیروهای چپ انقلابی - رادیکال) که جملگی پراکنده و "ادغام نشده" هستند کارائی نداشته و نهایتاً با شکست روبرو خواهند گشت.

حامیان و طرفداران نظرگاه دوم در درون بخشی از چالش‌گران ضد نظام (منجمله تعدادی از مارکسیست‌ها) در پرتو عروج چین به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی در سطح جهان به این باور روی آورده‌اند که در اوضاع بحرانی کنونی، چین با اتخاذ مقام مدیریت اقتصاد جهانی می‌تواند از در غلتیدن کشورهای اروپا و آمریکا در بحران‌های عمیق‌تر مالی و اجتماعی جلوگیری کرده و با تبدیل جهان تک قطبی به یک جهان چند قطبی و حتی دو قطبی، فضائی را در سطح بین‌المللی به بار آورد که در آن نیروهای دموکراتیک و برابری طلب چالش‌گر ضد نظام با بسیج قربانیان اصلی نظام جهانی بتوانند عرض اندام بیشتری کرده و به خواسته‌های به حق خود جامعه عمل بپوشانند.

به نظر می‌رسد که حامیان این نظرگاه نیز به شدت نوستالژیک بوده و قادر نیستند تضادهای عمیق طبقاتی و تلاطمات بالقوه بزرگ اجتماعی و سیاسی در چین کنونی را که مثل یک "طوفان آرام" در زیر نماهای به غایت فریبنده و توهم زای "ویژگی‌ها" و "معجزات" چین خوابیده‌اند را ببینند و درک کنند. این تلاطمات و طوفان آرام ناشی از تضادهای بزرگی است که امروز جامعه چین با آن روبرو است و دولت و نظام حاکم در چین علیرغم معجزات و ویژگی‌های اقتصادی و تجاری در درازمدت نخواهد توانست (حتی اگر موفق به کسب مقام مدیریت اقتصاد جهانی گشته و در "راس نظام" قرار گیرد) نظام جهانی سرمایه‌داری را از بحران عمیق ساختاری عبور داده و نجات دهد. نتیجه اینکه در مقابل جنگی که انحصارات متعلق به "یک در صدی‌ها" علیه کارگران خود در کشورهای مسلط مرکز و توده‌های مردمی در کشورهای در بند پیرامونی اعلام کرده‌اند تنها راه رهائی از یوغ این نظام ایجاد اردوی بزرگ و سرتاسری کار و زحمت هم در سطح ملی و کشوری و هم در سطح منطقه‌ای و جهانی علیه صاحبان ثروت و قدرت است. شرایط حاکم و بحران عظیم رو به رشد که نظام نقد فرتوت با آن دست به گریبان است این حکم رهائی را به یک ضرورت

بر آن توانست به سرعت بازاری واحد به وسعت این جهان را بدون مقاومت جدی بنا سازد. - همانطور که در آغاز این نوشته مطرح شد در حال حاضر اگر گسترش فقر و بی‌امنی معیشتی در جهان به سبب تشدید بحران ساختاری عمیق سرمایه‌داری و وقوع و بسط "رکود بزرگ جهانی" بر همین منوال پیش رود نصف جمعیت ۷ میلیارد نفری جهان در دهه‌های آینده با خطر مرگ و نابودی روبرو خواهند گشت. برای برون رفت از این فاجعه و استقرار جهانی امن‌تر، دموکراتیک‌تر و برابر تر چالشگران ضد نظام فعلی در فوروم‌ها، کنفرانس‌ها و نوشته‌های خود سه راه حل ارائه می‌دهند که نگارنده در اینجا بعد از پرداختن به نقد دو راه حل اول به توضیح راه حل سوم که خود اعتقاد دارد، می‌پردازد. طرفداران نظرگاه اول که حتی تعدادی از مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها را نیز شامل میشوند بر آن هستند که در پرتو عروج امواج خروشان بیداری و رهائی در اکناف جهان سردمداران ثروت و قدرت که خود در یک بحران عمیق ساختاری غوطه خورده‌اند امکان و حتی احتمال قوی دارد که مثل سال‌های بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۷۵ - ۱۹۵۰) مجبور به عقب نشینی گشته و تمایل به "ماشات" و "مصالحه دیگر تاریخی" به نفع نیروهای کار و زحمت از خود نشان دهند. به نظر این نگارنده این نظرگاه امیدی غیر واقعینانه و حتی واهی بر اساس یک سری احساس‌های نوستالژیک بنا یافته که "تکرار تاریخ" را صمیمانه می‌طلبد. بدون تردید روزگاری در تاریخ (مثل دوره ۱۹۷۵ - ۱۹۵۰) تلاش برای مصالحه اجتماعی بین سرمایه و کار به عنوان یک استراتژی و الگو در سایه حضور جدی سه ستون مقاومت (سوییتسم = سوسیالیسم واقعاً موجود، جنبش‌های رهائیبخش ملی در سه قاره و جنبش‌های کارگری در اروپای آتلانتیک) می‌توانست عملی و ممکن باشد. ولی تاریخ هیچوقت به تکرار خود تن در نمی‌دهد و ما باید واقعیت‌ها را آنطور که در نظام فعلی بیان و آشکار می‌شوند مورد بررسی در جهت ایجاد یک "دنیای بهتر" را دهیم.

دوره تاریخی کنونی به روشنی با روزگاران گذشته تفاوت اساسی دارد. در اوضاع رو به رشد کنونی سرمایه انحصاری آشکارا یک جنگ همه جانبه را علیه کارگران و خلق‌های جهان اعلام کرده است. صاحبان ثروت و قدرت (یک در صدی‌ها) کوچکترین تمایلی به عقب نشینی و دادن امتیاز در مقابل ۹۹ در صدی‌ها که به مقاومت و مبارزه برخاسته‌اند، نشان نمی‌دهند. به عبارت دیگر در تلاقی‌های کنونی بین سرمایه انحصاری و کارگران

فاشیسم و رشد جنبش کارگری در اروپا و دولت‌های "رفاه" برآمده از آنها در اروپای غربی.

این پیروزی‌ها و کیفیت دینامیکی آنها سران نظام جهانی سرمایه را به دادن امتیازات به نیروهای کار و زحمت در کشورهای خودی و عقب نشینی در مقابل امواج استعمار زدانی - استقلال طلبانه در کشورهای سه قاره و تمرین و تجربه سوسیالیسم در اروپای شرقی مجبور ساخت. این فعل و انفعالات که بنام سه "مصالحه تاریخی" بین کار و سرمایه در سطح جهانی معروف گشتند، منجر به پیشرفت‌هایی در سراسر جهان منجمله صنعتی شدن بخشی از کشورهای جهان سوم گشتند که بنوبه خود حائز اهمیت برای چالشگران کنونی ضد نظام هستند. - ولی این پیروزی‌ها، مصالحه‌ها و پیشرفت‌ها محدودیت‌های تاریخی خود را داشتند که بعد از گذشت نزدیک به بیست سال در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، به صورت تضادهای درونی رشد و آشکار گشتند.

این تضادها در جوامع پیرامونی سه قاره و در کشورهای سوسیالیستی با ورود گلوبالیزاسیون به فاز فعلی خود (گسترش بازار آزاد نئولیبرالیسم) تشدید یافته و این جوامع را که با رشد و ازدیاد قرض‌های بین‌المللی روبرو شده بودند شدیداً در مقابل تهاجم جدید سرمایه آسیب پذیر ساخت. مهم‌ترین عاملی که باعث ریزش جنبش‌های رهائیبخش و دولت‌های برآمده از آنها در کشورهای سه قاره پیرامونی، فروپاشی و تجزیه شوروی و کشورهای "بلوک شرق" و تبدیل چین توده‌ای و جمهوری دموکراتیک ویتنام از کشورهای سوسیالیستی به جوامع سرمایه‌داری در دهه ۱۹۸۰ گشت، تشدید تضادی بود که در آن زمان در آن کشورها به صورت یک گفتمان مسلط بین دولتمردان، رسانه‌ها و حتی مردم رواج یافته بود. این گفتمان که مؤلفه اصلی آن توسعه عمدتاً اقتصادی در آن جوامع بود حول و حوش نظرگاه و پراتیک مسابقه در "رسیدن به آنها" ("تئوری کج آپ") بود. پذیرش این تئوری در عمل تمام این کشورها را به طور مستقیم و غیر مستقیم در دام هولناک پذیرش منطق حرکت سرمایه (کسب سود برای انباشت) انداخت: دامی که پیوسته "میدان کارزار" پر از پیروزی سرمایه داری در تاریخ بوده است.

بهر رو زمانی که در این مسابقه نابرابر سه ستون مقاومت از هم پاشیده شدند امپریالیسم بویژه بعد از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" به شکل و شمایل پیکان سه سره دسته جمعی (آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن) در آمده و اولیگارش‌های مالی - انحصاری حاکم



تاریخی و ممکن، تبدیل کرده است.

منابع و مأخذ

۱- سمیرامین، "عروج و سقوط لیبرالیسم"، در مجله "مانتلی ریویو"، سال ۶۳، شماره ۸، ژانویه ۲۰۱۲.

۲- امانوئل والرشتاین، "نظام جهانی کنونی از ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴" برکلی، ۲۰۱۱، جلد ششم. ۳- جان بلامی فاستر و رابرت مک چنی، "رکود جهانی و چین" در مجله "مانتلی ریویو"، سال ۶۳، شماره ۹، فوریه ۲۰۱۲.

۴- نیال فرگسن، "تمدن: غرب و بقیه"، نیویورک ۲۰۱۱.

۵- یونس پارسا بناب، "جهان در عصر تشدید جهانی شدن سرمایه: ۲۰۰۹-۱۹۹۱"، از انتشارات آمازون، دات کام ۲۰۱۰. تاریخ چاپ اردیبهشت ۱۳۹۲ طرح نو

به دنبال خاطرات... بقیه از صفحه آخر

از دیگری دستگیر می شدند و یکی پس از دیگری شهید می شدند. می گوئیم "شهید می شدند" زیرا که با توجه به قانون خاص، دیگر از رفقای دستگیر شده به عنوان زندانی سخنی نبود و از اینان تنها بنام "شهیدان" به دست دشمن یاد می شد. مبارزان آزادی در این سال ها سرنوشت نا معلومی داشتند و از آن پس، سال های پیاپی زندان و یا مرگ در انتظارشان بود. این سرنوشت بسیاری از مبارزان ما بود. از اولین ماه های سال ۱۹۲۷ روزنه امیدی در پاریس گشوده شد و تخت رهبری "تولیاتی" نشریه "استاتواپرایو" منتشر گردید. اما حزب ما در خارج از کشور تصمیم گرفت به سوئیس منتقل شود، به خاطر اینکه به ایتالیا نزدیک تر بود. اما نشریه در فرانسه به چاپ می رسید. هسته رهبری حزب ما در خاج و همچنین هسته رهبری جوانان، به طور غیرقانونی در "لوگانو" بود و رفقای زیادی از مرکز در داخل به خاطر فرار از دستگیری به این شهر روی می آوردند. همانجا ص ۱۷۲.

"... احساس من این بود که مقدار کاری که در "لوگانو" انجام گیرد خیلی کم است. رفقا به این اکتفا می کردند که بحث کنند، روزنامه بخوانند و به تهیه اسناد برسند و چشم براه گزارش از ایتالیا و از مسکو باشند. حال آنکه همه این ها فعالیت ناچیزی بود. عده ای در داخل کشور مبارزه می کردند، شهید می شدند و ما؟ با آن که ایتالیا آن همه به "لوگانو" نزدیک بود، اما بنظر می آمد از پاریس هم دورتر است. در همین روزها بود که "راواتسولی" برای انجام وظایفش ما را

ترک کرد، قرار بود چند ماهی به کارهای خود ادامه دهد. اما کمی بعد به میان ما بازگشت. او به ایتالیا رفته بود و شرایط را بدتر از آنچه تصویری کرد، یافت. "همانجا ص ۱۷۴.

همانطوری که ترزا نوچه در خاطراتش می نویسد او و رفقاییش به صورت نیمه علنی در "لوگانو" بودند. پس از مدتی پلیس شهر "لوگانو" به آنها مشکوک می شود و آنها مجبور می شوند "لوگانو" را ترک کنند و به "بازل" بروند. در "بازل" کنفرانسی را تدارک می بینند تا اینکه رفقاییش که از ایتالیا به سوئیس می آمدند در آن شرکت کنند.

ترزا ادامه می دهد: "دربازل ضمنا تصمیم گرفته شد یک مدرسه سیاسی با کمک رفقای سوئیسی تاسیس شود. این مدرسه در "لیستال" که محل توریستی کوچکی در کوهستان بود تاسیس شد. "تولیاتی" و "لوگانو" معلمان این مدرسه بودند. بیست رفیق ایتالیایی، فرانسوی و بلژیکی که بیشتر آنها جوان بودند به عنوان شاگرد به این مدرسه می آمدند. همانجا ص ۱۷۵.

"... در پایان مدرسه "بازل"..... "تولیاتی" مرا به کناری کشید و به من پیشنهاد کرد که به مسکو بروم و در "مدرسه لنینیست" که همان مدرسه بین الملل کادرهای "کمینترن" بود آموزش ببینم. یک دوره آن از آغاز سال شروع شده بود و حالا دوره دیگری برای سال ۱۹۲۸-۱۹۲۹ آغاز می شد. آنجا مدرسه ای با کیفیت بالا بود. علاوه بر زبان روسی، اقتصاد سیاسی، تاریخ جنبش کمونیستی و تاریخ حزب بلشویک آموزش داده می شد. دوره دوم، ماتریالیسم دیالکتیک به درس های قبلی اضافه می شد....." همانجا ص ۱۷۹.

"دربین رفقای خارجی، دو دختر "رمانیایی" بودند که فرانسه حرف می زدند. یکی از آنها اسمش "مازین" بود که بعدها فهمیدم که همان "آنا پوکر" است. او زنی زیبا و اجتماعی با روحیه ای بسیار فعال بود، زمانی که به مدرسه آمد ۶ یا ۷ ماهه حامله بود..... حزبش به خوبی می دانست که او حامله است، مع الوصف او را فرستاده بود..... حزب "رومانی" در وضع غیر قانونی بسر می برد و احتیاج زیادی به کادر داشت و برای همین هم او را به مدرسه فرستاده بود....." همانجا ص ۱۸۶.

در طول تابستان مدرسه، ما را برای کار عملی به یک کارخانه پارچه بافی فرستاد..... ما به محل دور افتاده ای، جایی که صد کیلومتر از مسکو فاصله داشت رفتیم. این گردش به معنای استفاده از تعطیلات هم بود. در عین حال در نظر داشتیم از وضع اجتماعی، اقتصادی و سطح زندگی کارگران پارچه بافی

هم تحقیق و بررسی کنیم. قبل از اینکه ششمین کنگره بین الملل کمونیست شروع شود و هنگامی که من در "رامنسکو" بودم "لونگو" به سراغم آمد. نمی دانم چگونه توانسته بود بفهمد من آنجا هستم..... ما ماه ها از هم جدا بودیم و حالا مشکل بود بتوان انتظار کشید. باهم به مزارع باز و آزاد می رفتیم و روی سبزه های شاداب و تازه احساس جوانی می کردیم.

"لونگو" جلسه گزارش خود را در مورد اوضاع ایتالیا برای رفقای مدرسه و برای همه رفقای حزبی شهرک صنعتی که مهمانشان بودیم برگزار کرد..... کلیه شاگردان "مدرسه لنینیست" توانستند در نشست کنگره ششم "بین الملل کمونیست" حضور داشته باشند. نه تنها در مجمع عمومی که حتی در کمیسیون ها که غالبا جالب تر از مجمع عمومی است. در یکی از کمیسیون ها، رفقای ایتالیایی و روسی موضع "لونگو" را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. او با نظراکثریت رهبری حزب در مورد اوضاع ایتالیا موافق نبود. برقراری سرمایه داری، تقویت شدن رژیم فاشیستی و نبودن مبارزه طبقاتی... و در نتیجه شعار "شورای جمهوری" را که از طرف حزب تصویب شده بود را قبول نداشت و قاطعانه از شعار "حکومت کارگران و دهقانان" دفاع می کرد." همانجا ص ۱۹۱ و ۱۹۲

اگرچه کسی نظرم را نپرسیده بود، اما این بار من با "لونگو" موافق بودم. بنظرم "حکومت کارگران و دهقانان" روشن بود و هیچ ابهامی نداشت، درحالی که هیچکس قادر نبود توضیح دهد که منظور از "شورای جمهوری" چیست. البته توضیح داده می شد که این شعار برای اضع کنونی ایتالیا مناسب تر است، ولی شرایط فقط از طریق مبارزه علیه فاشیسم قابل تغییر بود. برای این مبارزه شعار ساده و روشنی که قابل فهم برای همه باشد لازم بود." همانجا ص ۱۹۲.

تصور می کنم که آن بحث، مقدمه یک مبارزه سیاسی بود که حدود یک سال بعد ما را به سمت یک تحول تاریخی پیش راند. همانجا ص ۱۹۲.

"در هر حال من به درس خواندن در مدرسه به همراه رفقای دوره دوم ادامه دادم. در حالی که، آنهایی که در دوره اول بودند کم کم خود را آماده می کردند به محل های زندگی خود برگردند. خیلی از رفقا که بیشتر آنها از کشورهای دیگر آمده بودند، پس از شرکت در کنگره ششم، خود به خود بر سرکار حزبی شان بازگشتند. از جمله "دیمیتروف" از حزب بلغارستان، "گومولکا" از حزب لهستان، همین طور خیلی از فرانسوی ها و آلمانی ها." همانجا ص ۱۹۲.

"من با احساس تعهد و جدیت درس می خواندم، اما هروقت به مسئله ای عمیقا



سخت جنگ جهانی دوم توانستند نقش مهمی را علیه نازیسم ایفا کنند. "پروفیتنر"، اتحادیه بین المللی کارگران وابسته به کمیتنر بود که به اتحاد بین المللی کارگران کمک می کرد. در سال ۱۹۲۱ برای آموزش کارگران نیز مدرسه ای در مسکو به وجود آمد که کارگرانی از ایران نیز در این آموزشگاه شرکت داشتند. در این مدرسه به دانشجویان در امور حزب سیاسی، فعالیت های کارگری و اتحادیه ای آموزش می دیدند. از ایران نیز کارگرانی در این مدرسه آموزش دیده اند. امروز بسیاری از روشنفکران چپ تحت تاثیر تبلیغات سرمایه داری و در راس آن ابر قدرت در حال افول آمریکا قرار گرفته اند و امروز از حمایت و تلاش های "کمیتنر" و "پروفیتنر" در وحدت پروتلاریا جهان اشاره ای نمی کنند، از مقاومت مردم استالینگراد کسی یاد نمی کند، نقش استالین را در شکست نازیسم کسی به خاطر نمی آورد. اینکه استالین دچار اشتباهات شده است تردیدی نیست، برای برخوردی عادلانه لازمست اوضاع و شرایط آن زمان را تحلیل کرد و در پرتو آن کارهای مثبت و اشتباهات او را مورد تحقیق و مطالعه قرار داد و آنگاه به قضاوت نشست، نه اینکه با استناد به تبلیغات نمایندگان انحصارات بزرگ سرمایه داری که برای پوشاندن جنایت های بزرگ خود کاه را کوه جلوه می دهند با آنها هم صدا شد. انحصارات سرمایه داری دشمنان افسار گسیخته طبقه کارگر و احزاب کمونیست هستند و برای نابودی آن مخارج هنگفتی را خرج می کنند. متأسفانه بعضی از چپ های ما امروز به مسائل این چنینی برخوردی سطحی دارند. تزا نوچه در کتاب "انقلابی حرفه ای" به نکته بسیار مهمی اشاره دارد و می گوید: "به عقیده من یک دانشجوی کمونیست برای رد یا قبول یک سخن یا یک اندیشه باید فکر کند نه اینکه اساس کار را بر دنباله روی بگذارد." در این سال ها کمونیست ها سختی های زیادی را از سر گذراندند، با سختی ها و مرارت های بی سابقه ای روبرو شدند. اما اکنون تضادها در حال جابجا شدن است. سرمایه داری و در راس آن سرمایه انحصاری و ابر قدرت آمریکا در حال افول است و طبقه کارگر در حال رشد و شکوفایی است. احزاب و سازمان های کمونیستی در دنیا پس از سال ها از هم گسیختگی امروز در حال نزدیک شدن هرچه بیشتر با یکدیگرند و می روند که به یکدیگر پیوندند، پیوستنی که پس از تجارب زیاد، پیوندی ناگسستنی خواهد بود.

لیلا

تیرماه ۱۴۰۱

رهبران کمونیسم جهانی است. آموزش ما در "مدرسه لنینیست"، به ویژه با اندیشه "لنین" در مورد سازماندهی حزب، "انقلابی حرفه ای" مفهوم عام تری پیدا کرد و کمونیست ها را ترغیب کرد به این که، چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی خود را وقف مصالح حزب کنند." ص ۱۹۳ و ۱۹۴

در اینجا منظور ترزا رد تئوری لنین نیست، بلکه در جواب رفیق فرانسوی که به نقل قولی از لنین، اشاره می کند می گوید این نقل قول ربطی به نوشته لنین در کتاب "بیماری کودکانی، چپ روی در کمونیسم" ندارد. او در چند خط بالا ترین یاد آوری می کند: "هروقت به مسئله ای عمیقاً پی نمی بردم احساس می کردم بحث ها خشک و تئوریک اند." ترزا که از کودکی به کار مشغول بود و علاقه وافری به مطالعه تئوریک داشت، ضمن اینکه تاکیدش بر کاربرد و تلفیق آن با شرایط مشخص بود. برخلاف کسانی که قادر نیستند تئوری را با شرایط مشخص تلفیق دهند و به جای اینکه مارکسیسم و لنینیسم راهنمای عمل قرار دهند، تنها به نقل قول می پردازند. ترزا یک مارکسیست-لنینیست بود و در تمام عمرش به مارکسیسم-لنینیسم وفادار بوده است.

درس های آموزنده از همبستگی احزاب کمونیست دنیا و نقش "حزب بلشویک" "اتحاد جماهیر شوروی" در این همبستگی "موسولینی" همین که به قدرت رسید، قوانین ویژه و دادگاه های خاص را برقرار نمود. با اعلان تک حزبی قدرتش را تحکیم بخشید، اعتصابات کارگری را ممنوع کرد، کمونیست ها و فعالین کارگری و بطور کلی مخالفین خود را قلع و قمع کرد. رهبران حزب کمونیست به شکرانه "کمیتنر" و با کمک احزاب کمونیست فرانسه توانستند رهبری حزب را به پاریس منتقل کنند و رهبری توانست هسته های حزبی را در داخل تقویت بخشد و مبارزات توده ای را در داخل هدایت کند، ضمن اینکه به کمک کمونیست های فرانسه و سوئیس رفقای لو رفته را به پاریس و سوئیس انتقال دهد.

کنگره های "کمیتنر" نه تنها احزاب کمونیست اروپایی شرکت داشتند، بلکه کمونیست ها از کشورهای مختلف در این کنگره ها شرکت می کردند. کمونیست ها از طریق احزاب خود به "مدرسه لنینیست" می آمدند تا اینکه در زمینه های تئوریک و سازماندهی آموزش ببینند و در عمل مبارزاتی و انقلابی تبدیل به کادر های زنده شوند. کادر هایی که توانستند در برابر فاشیسم و نازیسم مبارزه کنند و پیروزی بدست آورند. ترزا نوچه و بسیاری از کارگران و روشنفکران و جوانان در جریان همین آموزش ها و مبارزات در شرایط

پی نمی بردم احساس می کردم بحث ها خشک و صرفاً تئوریک است. بدین ترتیب شهرتم در انتقاد کردن بیشتر شده بود. اما به هر حال همیشه یکی از بهترین شاگردان بودم. به خاطر می آورم در کلاس درس، رفیق "کاباچف"، معلم درس "لنینیسم" موضوع مهمی را به بحث گروهی گذاشته بود و من با برخی تعریف ها موافق نبودم. در یک لحظه رفیقی اگر اشتباه نکنم فرانسوی بود. او برای اینکه بحث را فیصله دهد به گفته "لنین" استناد کرد و گفت: "این را لنین گفته است." از کوره در رفتم و گفتم: "فکر نمی کنم این گفته "لنین" باشد و تازه اگر هم "لنین" گفته باشد، اشتباه کرده است." همانجا ص ۱۹۳.

"این برخورد، رسوائی دیگری بود. "کاباچف" کلاس را تعطیل کرد و مرا به بحث خصوصی دعوت کرد. ساعت ها با هم حرف زدیم. "کاباچف" متوجه شده بود که خواست من، تعمق در مسائل است و نمی خواهم با مسائل جدی، سطحی و ساده انگارانه برخورد شود و راضی نمی شدم بی آنکه مسئله توضیح داده شود و بدون پایه و اساس کسی بگوید: "لنین گفته است." تاکید کردم و اکنش من در وسط درس لازم بود، چرا که به عقیده من یک دانشجوی کمونیست برای رد یا قبول یک سخن یا یک اندیشه باید فکر کند نه اینکه اساس کار را بر دنباله روی بگذارد. اگر چه "لنین" آموزگار همه ما است. لیکن این هیچ ربطی با گفته های او و نظرش در مورد "چپ روی و بیماری کودکانی ندارد." همانجا ص ۱۹۳.

انجام قبول کردم که "کاباچف" هم قبول داشت، ولی در کلاس بعدی پس از طرح بحثی که به طور خصوصی با معلم داشتیم، آن طوری که شاگردان انتظار داشتند از خود انتقاد نکردم و از این گذشته، حتی نتوانستم خویشتن داری کنم و رفقای را که تنها جمله ای که در دهانشان است، این است که: "لنین" گفته است" مورد انتقاد قرار ندهم. به همین خاطر کمیته حوزه حزبی مدرسه که در آن وقت دبیرش "کلمنت گوتوالد" بود برداشت خوبی از عملکردم نداشت. پس از طی حدود یک سال دوره آموزشی نتیجه کارم را در مدرسه "لنینیست" ارزیابی کردم. به آموزش خیلی علاقه داشتم و با عشق مطالعه می کردم. می دانستم که در مدرسه، مفهوم پیشبرد کار در حزب را می آموزم و از رفقای ایتالیایی که مرا به آنجا فرستاده بودند ممنون بودم. همچنین از حزب و از طبقه کارگر شوروی که مدرسه را تاسیس و سازماندهی کرده بود تا من و دیگران در آن آموزش ببینیم. هر چند در آن موقع در نیافته بودم که "مدرسه لنینیست" به رغم نواقصی که در کارش بود، محل پرورش کادرها و



پیرامون گسترش امپراطوری آشوب

اوضاع جهان در آینده و وظیفه چالشگران ضد نظام

یونس پارسابان

درآمد

در پرتو گسترش فقر و فلاکت بیش از پیش در سراسر جهان از یک سو و تسریع و تشدید جنگ‌های مرئی و نامرئی در کشورهای پیرامونی جهان از سوی دیگر (که جملگی منبعث از بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه‌داری است) میتوان گفت اگر اوضاع در نبود پیروزی یک بدیل دموکراتیک‌تر و برابری طلب‌تر به همین منوال پیش رود،

کرده و به کشت و زرع مشغولند. پانزده تا بیست میلیون نفر از این دهقانان به عنوان کشاورزان در مزارع و باغات صنعتی - مکانیزه شده در کشورهای آمریکای شمالی، استرالیا و زلاند نو، اروپا و آمریکای لاتین (آرژانتین، برزیل و شیلی) کار و تولید می‌کنند. فرایند تولیدی در مجهزترین و مکانیکی ترین این مزارع تقریباً ۲۰۰۰ مرتبه زیاده‌تر از کل فرایند تولیدی اکثریت قریب به اتفاق دهقانان در جهان است.

در دوره اوجگیری حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) در فاز فعلی‌اش (گسترش بازار آزاد نئولیبرالی)

نصف جمعیت جهان در دهه‌های آینده با نابودی روبرو خواهند گشت. در این نوشتار بعد از بررسی اوضاع روبه وخامت بیشتر جهان در دهه‌های آینده به چند و چون راه حل‌های عبور از این وخامت که توسط چالشگران ضد نظام ارائه می‌گردند، می‌پردازیم.

اوضاع رو به وخامت جهان - هنوز بعد از دهه‌ها صنعتی سازی و شهر سازی، نزدیک به نصف جمعیت جهان یعنی سه میلیارد و سیصد میلیون نفر به عنوان دهقان و کشاورز در روستاها، مزارع و دیه‌ها زندگی

به دنبال خاطرات ترزا نوچه

"همین که "کنفدراسیون سراسری کار" از طرف رفرمیست‌ها که در برابر فشار فاشیست‌ها به زانو در آمده بود، منحل اعلام شد. رهبری طی اجلاس مخفی خود در ایتالیا، چنین اعلام کرد: "سندیکای کارگری

زنده است و مبارزه می‌کند." این وضع در شرایطی بود که کلیه نشریات ما از طرف دولت تحت فشار بودند..... "همانجا ص ۱۷۱. "راندمان کارمان در سال ۱۹۲۷ به کلی منفی بود که بعدها همواره از آن به عنوان سالی که بهای گزاف پرداخته بودیم یاد کردیم. با اینکه خیلی از رهبران موفق شده بودند در اولین موج خفقان بگریزند، بقیه یکی پس

تصمیم گرفتند یک مرکز رهبری در خارج از کشور در پاریس به وجود آورند و بلافاصله "تولیاتی" را به آنجا بفرستند. "لونگو" هم بایستی به دنبال او می‌رفت." "انقلابی حرفه ای" ص ۱۶۹.

"حزب تصمیم گرفته بود با حفظ رهبری داخل از رفقای که گریخته بودند، در پاریس یک مرکز خارج از کشور به وجود آورد. به رغم قوانین ویژه، دادگاه‌های خاص، انحصار سندیکای فاشیستی در کارخانه‌ها، اعمال فشار بر کلیه نشریات اوپوزیسیون و هزاران دستگیری، حزب توانست تا مدتی خود را سرپا نگه دارد." همانجا ص ۱۷۱.

معاهده بلژیک

کارگران و زحمتکشان و کلیه انسان‌های مترقی ایران تحت سرکوب دائمی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند. هم‌اکنون زندان‌های ایران پر از زنان و مردانی است از میان کارگران، معلمان و بازنشستگان که برای اعتراف به تهمت بی‌اساسی که به آنها زده میشود، در زیر شکنجه قرار دارند. جلوگیری از تصویب این معاهده گامی است موثر در همبستگی با آنها.

ما با تمام نیرو از تظاهرات جلو پارلمان بلژیک پشتیبانی می‌کنیم.

حزب رنجبران ایران

چانه زنی میان نمایندگان خود طبقه است؛ بنابراین ضمن محکوم کردن تصویب چنین معاهده‌ای از کلیه نیروهای کارگری و مترقی جهان میخواهد علیه تصویب آن برخیزند و برای آزادی زندانیان دو تابعیتی که در سیاه چال‌های رژیم جنایتکار ایران در بندند تلاش کنند. هم‌اکنون ده‌ها زندانی دو تابعیتی و خارجی در زندان‌های ایران هستند از جمله احمدرضا جلالی، سیسیل کوهلر و ژاک پاریس، مهران رئوف و مراد طاهباز، ناهید تقوی که باید فوری و بدون قید و شرط آزاد گردند.

کارگران، زنان و مردان بلژیک تاریخ پر افتخاری در مبارزه علیه نازیسم و فاشیسم دارند و آگاهند که

تصویب معاهده بلژیک با رژیم اسلامی ایران که بناست روز چهاردهم ژوئیه در پارلمان مورد شور قرار گیرد اقدامی است در خدمت رژیم دیکتاتوری حاکم در ایران.

گروگانگیری یکی از شیوه‌های شناخته شده ایست که رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات خود بکار گرفته تا عناصر تروریست خود را که دستگیر می‌شوند نجات دهد. این لایحه بی شک به سود دستگاه‌های امنیتی برون مرزی ایران است و نقش موثری در ترور پروری را داراست.

حزب رنجبران ایران با آگاهی به این امر که دموکراسی‌های پارلمانی نظام جهانی سرمایه، برای

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar

P.O.Box 5910

Washington DC

20016

U.S.A



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرغه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org